هفته‌نامهٔ

رهائی

سال دوم شماره ۶۷
پنج شنبه ۲۱ اسفند ماه ۱۳۵۹
بها ۳۰ ریال

دراین شماره:

• مجاهدین خلق و "رادیکالیزه شدن جناح مغلوب"

• فدائیان اسلام (۵)
کماندوهای گوش بفرمان کاشانی

• رزمندگان، انشعاب و مسائل انقلاب ایران (۴)
دربند "انقلاب دموکراتیک نامتعارف"!

• "تدارک انقلاب سوسیالیستی" تخیل یا واقعیت
پاسخ به یک نامه، یک نظریه

• چند پاسخ ...

• درحاشیهٔ رویدادها

مجاهدین خلق

و "رادیکالیزه" شدن "جناح مغلوب"!

در هفته‌های اخیر چند رویداد جدا از هم ولی مرتبط با هم در عرصه‌ی اجتماعی سیاسی بیرون داده است که موجب نگرانی در خود حاکمیت شده است.

الف- نارضایتی و حرکات اعتراضی مردم نسبت به راههای قبل با شتاب بیشتری شدت گرفته است. در مورد این نکته در جای دیگر بطور مشروح سخن خواهد رفت در اینجا فقط اشاره میکنیم که گرچه هنوز میزان حرکات اعتراضی به شدت نارضایتی عمومی نیست معهذا این نسبت سرعت در حال فزونی است و بیشتر بینی تشدید قابل توجه حرکات اعتراضی توده‌های مردم اکنون جزء مسلمات شده است. نارضایتی عمومی در آغاز خود مانند آب در پشت سد صرفا انبوه و انبوه‌تر میشود. بسیار شدن اولین شکاف در سد- و در اینجا سدهای توهم و سنت- وقوع سیل را بسیار محتمل تر میکند.

اکنون بنظر میرسد که بی آنکه دچار خوشبینی و گزافه‌گویی شویم این احتمال هر روز بیشتر میشود و بنظر میرسد که رژیم حاکم- هر دو جناح آن- سوای مواضع‌های رایج و کم تاثیر امکان مشخص برای جلوگیری از آن داشته باشند.

ب- تحت تاثیر این عامل و عوامل دیگر اختلافهای درونی حاکمیت اوج گرفته است. در هیچ زمانی در دوران پس از انقلاب اختلافات باین شدت و حدت نبوده است. اکنون سردمداران جناح های مختلف با تمام از یکدیگر سخن میگویند و این مساله در ناموس سیاست و سیاستبازی معنای خاص خود را دارد. در مورد عوامل دیگری که در این شدت یابی موثر بوده‌اند مساله‌ی "صلح" اهمیت ویژه‌ی خود را داشته است. جنگ ایران و عراق با همه‌ی فوائدی که برای جناحهای حاکم داشت اکنون بصورتی درآمده است که اگر نه تمامیت این جناحها، لااقل بخشهایی از هر یک را با ادامه‌ی خود مضطرب میکند. جناح "سپاهالار ایران" همه‌ی رجزخوانی ها و عزم جزم کردنها توانسته است کوچکترین موفقیت قابل دوامی در عرصه‌ی جنگ بدست آورد و از جانب دیگر به ضربه دریافته است که به نوسازی ارتش بسیار بهولتی که تصور میکرد بوده و نه بگونه‌ای که آن بی دردسری که انتظار داشت. مضاف بر این، بهم ریختگی و نابسامانی وضع اقتصادی نیز به ابعادی رسیده است که سرورزواری آن ایجاد یک حرکت تند را هم ضروری تر و هم بر میداند. ادامه‌ی جنگ بهمین صورت و بدون وجود یک دورنمای روشن چندان [illegible] نظم [illegible] سیاسی را به نابسامانی در [illegible] بحرانی حاکمیت (که کمتر محتمل است) و یا خود جنگ [illegible] سوق خواهد بود. تغییر محسوسی [illegible] را در این نقطع و برای این رژیم [illegible] در نظم و کسب سلاحهای قابل دسترس [illegible] جستجو کرد. برای ایران دردآور است که [illegible] میزان کافی اسلحه‌ی [illegible] (دروغ) کارآیی لازم را در صحنه‌ی [illegible] دوستان بنگه دنیایی و اروپایی را که میتوانند با ارسال اسلحه به ملت مسلمان ایران کمک کنند از انجام این کار [illegible] داشت.

از جانب دیگر جناح غالب نیز به تجربه‌ی دریافته است که گرچه میتوان با های و هوی و تواضرسی بعضی از مردم را با لحاف و تفنگ و آغاز به "بسیج" کرد ولی به همین میتوان از آنها لشکر تاتحی ساخت. تواضرسی [illegible] اگر در اعماق سینه در ذهن خودی موثر باشد، مقابله با دشمن بردی ندارد. خط و [illegible] و اوامر اکید تا بیب الانتظام [illegible] میکوشند که [illegible] قدری تامل کنید) برای ایجاد شبهه در ذهن مردم پیرامون کارآیی های لشکر اسلام میتواند موثر شود و قلب مسلمین را بوجد آورد ولی مسلما پشت دشمن را [illegible] نمیکند.

بدین ترتیب است که هر دو جناح حاکم در حالی که بدنه قوائد کشته و حتی کنونی جنگ و [illegible] معهذا در عین حال امکانات یک "صلح" [illegible] یعنی صلحی که موجب تحکیم پایه‌های آنان شود را نیز بررسی میکنند. گرچه هنوز اطمینان کافی در این زمینه نسبت معهذا شواهد موجود باین حکم میکند که قبل از ورود هیات نمایندگی کنفرانس [illegible] موافقتهایی پیرامون خروج از محمره با [illegible] صورت گرفته و هر دو جناح در این مساله [illegible] الدول بوده‌اند. اما این اتفاق نظر [illegible] در کنار ادامه‌ی وجود اختلافات با سابقه‌ی [illegible] قابل بررسی است. توضیح اینکه هر یک از جناحها مایل بود که تمامیا بنحوی جریان یابد که "برد"های موجود بنفع خودش و "زیان" سازشکاری بعهده‌ی طرف مقابل گذاشته شود. در این میان بنظر میرسد آقای بنی صدر در پشت پا زدن به قول های خود بیش از حد مجاز در "اخلاق اسلامی" رندی بخرج داده است

سه جلسه‌ای در منزل آقای موسوی بین دو جناح ناگهان با دبه در آوردن آقای بنی صدر مواجه شده است پر بد نمیگوید. جناب بنی صدر مایل بود که اگر صلحی میشود "گناه" آن ند برگردن سپهسالار مغلوب بلکه بر عهده‌ی جناح غالب - بعنوان تعیین کننده‌ی اصلی سیاست کشور - بیفتد و ماجرای آزادی گروگانها تکرار شود. اما دست اندرکاران جمهوری اسلامی بقدر کافی از ماجرای گذشته صدمه خورده بودند که نخواهند شاهد تکرار آن باشند. بهمین جهت بود که بلافاصله پس از دبه در آوردنهای آقای بنی صدر، جناب حامنه‌ای نیز ناگهان بیاد کمبودهای طرح پیشنهادی کنفرانس ملی میافتد و آنرا در شکل فعلی "قاطعانه" رد میکند و حضرت منتظری نیز به شورای عالی دفاع امر اکید در مذمت سازشکاری میدهد. چه کسی میخواست سازش کند؟ من نبودم. متهم نبودم. چه کسی به "رویای محترم کشورهای اسلامی" وعده‌ی توافق داده بود و حال آنها را سنگ روی یخ میکرد؟ کسی نبود. چه کسی ضیاء الحق (و بقول حضرات ضیاء الباطل) را غسل تعمید داده و درپشت سر امام به نماز خواندن واداشته بود؟ چه کسی نخست وزیر "حکومت کودتایی و امریکایی ترکیه" را جزء مقربین آورده بود؟ اینها و سئوالاتی در همین زمینه ظاهرا همه بلاجوابند و کسی هم در ظاهر مجبور به جواب دادن به آنها نیست جز آنکه هر جناحی به نهایت از دست جناح دیگر در سوزاندن این امکان عصبی است. بنظر آقای بنی صدر جنگ را آخوندها شروع کردند. کوتاه آمدن هم باید بحساب آنها باشد. بنظر آقای بهشتی "سپهسالار ایران" در فتح نظامی ناتوان بوده است (و کی نه ما که در بسیج مردمی غوغا کردیم) و گناه شکست بعهده‌ی او باید باشد. هر دو راست میگویند ولی نکته اینجاست که هر دو دروغگو هستند. در این میان بالاخره تکلیف جنگ چه میشود؟ در مقابل این وضع نابسامان اقتصادی و اجتماعی چه خاکی به سر باید کرد. هر دو میدانند که تحمل مردم به سر آمده و باید چاره‌ای اندیشید. هر دو در این مشاهده مشترکند. جز آنکه بنی صدر معتقد است که میتواند در صورت ادامه‌ی وضع اجتماعی موجود گناه همه‌ی نابسامانی ها را متوجه‌ی جناح حاکم کند و میدانیم که در این مورد نیز تا اندازه‌ای موفق بوده است.

بازی با جنگ خطرناکترین بازی است. سرنوشت امری که دهها هزار تن کشته و مجروح و میلیاردها خسارت به کشور وارد کرد. به نظر هر یک از جناحها دارد قربانی طمع ورزی طرف دیگر میشود و هر دو نیز درست میگویند. شدت و حدت برخوردها ارتباط مستقیم با اهمیت و اثر موضوع مورد مخاصمه - جنگ - دارد و طبیعی است که شدیدترین واکنشها را از جانب طرفین بوجود آورد. برای اولین بار شعار مرگ بر بنی صدر یا مرگ بر بهشتی داده میشود. در اینجا فقط یک معجزه و آنهم از جانب پیامبر دوران - میتواند قضایا را بظاهر حل کند. ولی کسانیکه به معجزه معتقد نیستند نیک میدانند که عواملی که اختلافات را باین درجه از حدت رسانده کماکان بکار کرد خود ادامه میدهند. دعوا بر سر لحاف ملا را با اوامر موکد نمیتوان حل کرد.

ح - در صفحات پیش متذکر شدیم که بنی صدر ادامه‌ی وضع را باین امید بنفع خود میبیند که گناه کمبودها و نابسامانیها را متوجه جناح حاکم کند. در این زمینه وی از لحاظ سیاسی متکی به عملکرد نارضایتی مردم و از لحاظ تشکیلاتی متکی به سازمان مجاهدین خلق است. از آنجا که مجاهدین این مساله را کتمان نکرده‌اند و ما نیز نظر خود را به تفصیل در مورد اصل مساله نوشته‌ایم، در اینجا به بعد دیگری از مساله توجه میکنیم. به نکته‌ای که نه تنها بر جدالهای درونی حاکمیت تاثیر دارد بلکه در صف بندی نیروهای مترقی نیز تاثیر تعیین کننده‌ای خواهد داشت.

ما در رهایی های شماره‌ی ۶۵، ۵۹ ... در مورد خطرات ناشی از حمایت بی دریغ مجاهدین از بنی صدر و کمک به ایجاد توهم پیرامون وی سخن گفته‌ایم و نیز نشان داده‌ایم که چگونه سازمانهای باصطلاح چپ و در واقع ضد انقلابی مانند حزب توده و جریان "اکثریت" از این امر برای توجیه حمایت خود از جناح غالب استفاده نموده و غده‌ای را گمراه میکنند. در قاموس اینان چون یا باید طرفدار سگ زرد بود و یا شغال، بنابراین تاکید بر اشتباهات مجاهدین بمنزله‌ی جواز عبور به اردوی مقابل است. اما بنظر میرسد که مجاهدین نه تنها با این مساله وقعی نمی نهند بلکه چند گام دیگر نیز در این راه برداشته‌اند. گامهایی که بنظر ما خطرناکترین حرکت مجاهدین در دو سال اخیر است.

مسعود رجوی طی یک مصاحبه‌ی مفصل (صفحه ۱۰۸-۱۱۱) در توضیح پاره‌ای از تحولات اجتماعی و نیز در رد اتهامات حزب توده و اعوان و انصار به مجاهدین مطالبی را ذکر میکند که بسیار قابل تعمق است.

۱) وی ظاهرا به حزب توده - و در واقع به همه‌ی کسانیکه مناسبات مجاهدین و لیبرالها را خالی از ایراد نمیدانند - حمله میکند که آنها اساس حرکت مجاهدین را نمیفهمند. در این مورد ما به نوشته‌های مشمئز کننده‌ی حزب توده و اعوان و انصار کاری نداریم. حزب توده قادر است مجاهدین را همکار ساواک و موساد و سیا بنامد چون حزب توده است. نظر ما نیز در مورد حزب توده روشن است. اما آیا حمله‌ی

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دگر باید

تندید مسعود رجوی به حزب توده در این زمینه (در حالی که تصریح میکند ما حزب توده را ضد انقلابی و ضد خلقی نمیدانیم و نیز در حالیکه اظهار میکند وضع حزب توده طوری است که کسی فریب آنرا نمیخورد) چه چیز دیگری را پنهان میکند. این نکته درست است که اتهامات حزب توده به مجاهدین نشانه‌ی نهایت بیشرمی و گستاخی است. بسیار خوب. جواب کسانی از چپ که نه بیشرمند و نه گستاخ چه میشود. جواب ما که مجاهدین را دموکراتهای انقلابی - و نه لیبرال - میدانیم ولی در عین حال مناسبات غیر منتقدانه‌ی مجاهدین و بنی صدر را عاملی در جهت بزرگ شدن توهم بنی صدر ارزیابی میکنیم چه میشود؟ آیا بخش مهمی از چپ که باین مساله معترض است و در عین حال طرفدار جناح غالب حاکمیت هم نیست جواب خود را کجا می یابد؟ آیا تصور میرود که با شدت حمله به حزب توده، بلاجواب ماندن این مساله مستور میماند؟ مسعود رجوی شرح مبسوطی در رد قیاسهای مبتذل میدهد و حزب توده را که عمدتا بدین قیاسها متوسل میشود افشا میکند.

حزب توده به تقلب میگوید که اگر مثلا امریکا گفت وضع ایران خراب است و تو هم گفتی خراب است پس طرفدار امریکا هستی.

هزار مثال مضحک در این زمینه میتوان زد. بسیار خوب. نتیجه چی؟ آیا در این نوع برخورد رجوی به نحوی دیگر با همین منطق مواجه نیستیم. اگر حزب توده در مناسبت مجاهدین و لیبرالها ایراد گرفت و اگر دیگران نیز ایراد گرفتند پس آنها و حزب توده یک چیز میگویند و چون حزب توده بسیار حزب بدی است پس لابد آنها هم بد هستند! آقای رجوی با مخاطب قرار دادن حزب توده عملا شرح مبسوطی را که در مورد قیاسهای مبتذل گفته است ندیده میگیرد و بنحوی دیگر - و البته نه به زمختی حزب توده - همین منطق را بکار میگیرد. بحث اینست، آقای رجوی، که جواب شما بآن بخش از چپ ایران که توده‌ای نیست چیست. جواب حزب توده را اگر نمیدادید هم کسی ایراد نمیگرفت.

۲) رجوی نه تنها هیچگونه اظهاری در جهت توهم زدایی از "لیبرالها" نمیکند بلکه میکوشد آنها را بزرگ کند - و این گام جدیدی در حرکت قابل انتقاد گذشته است. وی در مجاهد ۱۱۱ به تائید از "زیرک ترین دست اندرکاران" میگوید:

> "جناح مغلوب، ((منظور جناح بنی صدر است)) روزبروز بیشتر با لحنی شبیه به لحن "رهبران گروههای مخالف" حرف میزند."

و این ابراز پس از اظهار این نکته است که:

> "تحولی آرام، لیکن فوق العاده اجتناب ناپذیر و بعضا حاد در تمامیت یا بخشهایی از جناح مغلوب، که یا به پای توده‌ی مردم، گریزها و مقاومتها ضد ارتجاعی (که در مقاطعی با میل به رادیکالیسم نیز عجین است) از خود نشان میدهد."

بعبارت ساده ما به گفته‌ی رجوی شاهد گرایش به رادیکالیزاسیون "تمامی یا بخشهایی از جناح مغلوب" حاکمیت هستیم. این دیگر توسعه نیست! بورژوازی ایران (که لااقل بخشی از جناح مغلوب است) در مصاف با خرده بورژوازی سنتی "رادیکالیزه" شده است. آیا چنین اظهار شگفت انگیزی صرفا حکایت از توجیه گری مجاهدین در مناسبات خود با "جناح مغلوب" میکند (که غصه نخوریم که اینها آنقدرها هم بد نیستند و اساسا دارند رادیکالیزه هم میشوند!) و یا حاکی از یک بینش بغایت پراگماتیستی میکند که بمجرد آنکه آقای بنی صدر "به لحن رهبران گروههای مخالف حرف زد حتما رادیکالیزه شده است!؟ این دو احتمال یکی از دیگری بدترند. ما نمیدانیم در این اظهار خاص کدامیک اصلی بوده است. ولی میدانیم که مجاهدین همواره از این برخوردها مصون نبوده‌اند.

۳) اما اگر قضایا بهمین جا خاتمه می یافت میگفتیم مجاهدین از زیر بار جواب به جنبش چپ شانه خالی کرده‌اند و نیز گام دیگری در ایجاد توهم پیرامون "جناح مغلوب" برداشته‌اند. اما متاسفانه این دو مساله، با مساله‌ی سومی که از هر دو آنها وخیمتر است توام میشود و مایه‌ی نگرانی عمیقی میشود.

ایرادی که در بخش اول بآن اشاره کردیم - مخاطب قرار دادن حزب توده برای گریز از جواب جنبش چپ - در بخشی دیگر از مصاحبه‌ی رجوی بعد جدیدی میگیرد که در خور توجه است. برای مجاهدین که بدرستی همواره به تفاوت حزب توده با سایر سازمانهای چپ توجه داشته‌اند و برای سازمانی که زمانی جزوه "در رد اتهامات رژیم" را مینوشت و مدعی میشد مارکسیست ها در باطن خود همان را میگویند که ما میگوئیم، بسیار شگفت انگیز و کاملا قابل تعمق است که آگاهانه کوشش کنند که حتی با تحریف واقعیات که بآن اشاره خواهیم کرد، همه‌ی مارکسیست ها را اپورتونیستهای خطرناک جلوه دهند. البته ما واقف هستیم که آقای رجوی باین صراحت سخن نمیگوید ولی در زیر نشان خواهیم داد که پیامی که خواننده‌ی ناآگاه از مصاحبه‌ی وی میگیرد همین است.

ابتدا میپرسیم که در این مصاحبه که بنا بر ادعا مربوط به دوران انقلاب و پس از آن میشود چه ضرورتی وجود داشته است که از عکس العمل تاثر انگیز بگفته‌ی رجوی

دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه‌دار

"اکثریت قریب به اتفاق گروههای مارکسیستی" در مقابل حرکت اپورتونیستی چپ نمای درون سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ سخن رود. این مساله ـ حتی در صورت واقعیت ـ چه قضیه‌ای را امروز حل میکند. اشاره به آن هنگامیکه ظاهرا تحت عنوان "برچسب سازشکاری مجاهدین با لیبرالها" سخن میرود چه معنایی میتواند داشته باشد جز تحقیر کل چپ. اولا فرض کنیم که چنین بوده است. این مساله ربطی به ایراد بخشی از چپ به مشی سیاسی امروز مجاهدین ندارد. ثانیا خطای گذشته‌ی یک بخش از جنبش ـ مارکسیست ها ـ توجیه مشی امروزی مجاهدین نمیتواند باشد (همان نوع "منطق"؟) و ثالثا این اظهار بصورتی که آقای رجوی کرده است مطلقا خلاف واقع است و همه‌ی کسانیکه دستی درمبارزه داشته‌اند ـ و منجمله آقای رجوی ـ میدانند که خلاف واقع است. توضیح میدهیم.

آقای رجوی میگوید:

"اکثریت قریب باتفاق گروههای مارکسیستی یا از آن ((حرکت اپورتونیستهای چپ نما)) استقبال کردند و یا در برابر آن موضع احتیاط آمیز و بینابینی گرفتند و یا از جهتی آنرا ضروری و جبری شمردند!"

وایضا

"بهرحال میخواهم بگویم که لااقل تا آنجا که به اوایل ضربه مربوط میشود، ما حتی یک تحلیل مکتوب وجامع از این جریان نیز نتوانستیم درسطح کل نیروهای مبارز داخل و خارج کشور پیدا کنیم، و یا اگر هم بوده، آنقدر نادر و کمیاب بوده که بهرحال به دست ما نرسیده است."

هیچ چیز نادرست تر از این نیست که برای توجیه یک مشی ـ و نه دفاع از آن ـ به اظهاراتی متوسل شدیم که خود میدانیم چنین نیست. در اینجا، خود، بمعنی سازمان مجاهدین خلق ایران و نیز و منجمله آقای رجوی است.

اولین جریانی که علیه "اپورتونیستهای چپ نما" موضع گرفت و این در زمانی بود که هنوز "اپورتونیستها" اعلام موضع خارجی هم نکرده بودند. و باز این زمانی بود که بگفته‌ی سازمان مجاهدین، مجاهدین مسلمان دریک مقطع متلاشی شده بودند، سازمان ما بود. ما در آن روزهای واپسین وسیعترین مبارزه‌ی ممکن را نه فقط بصورت مکتوب بلکه عملا با "اپورتونیستهای چپ نما" در خاورمیانه وخارج از کشور انجام دادیم. هرکس کوچکترین اطلاعی از خارج از کشور داشته باشد میداند که شدیدترین برخوردهای سیاسی خارج از کشور بین ما و اپورتونیستها بر سر همین مساله بود. ابعاد این مساله به آنجا کشید که اکثریت جنبشهای رهایی بخش جهان بخصوص درخاور میانه در معرض این مبارزه قرار گرفتند. یکایک هواداران مجاهدین شاهد و ناظر این مبارزه‌ی سیاسی بوده‌اند. تمام سازمانهای سیاسی و حتی دانشجویی بر سر این مساله ـ رد یا تائید ما ـ موضع گرفتند. و برای آنکه تجدید خاطره برای آقای رجوی شده باشد، همان کمیته‌ای که برای جلوگیری از اعدام ایشان شدیدترین مبارزات را کرد و ما افتخار انجام عمده‌ترین فعالیت در این کمیته را داشتیم (مساله‌ای که هیچوقت بدان اشاره نکردیم) از نزدیک درگیر این مبارزه شد. و باز برای تجدید خاطره‌ی مجدد، سه کتاب نیز بنامهای "پیرامون تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران"، "مسایل حاد مجاهدین ((مارکسیست)) یا مسایل حاد جنبش" و "مشکلات و مسایل جنبش" حول این مساله، شرح آن، تحلیل آن و عوارض و عواقب آن نگاشتیم و در سطحی وسیع ـ بسیار وسیعتر از انتشارات مجاهدین ـ منتشر کردیم و تعدادی از آنرا نیز با چاپ بسیار ریز به ایران فرستادیم (که مورد اشاره‌ی نوشته‌ای با امضای "روحانیون حوزه‌ی علمیه‌ی قم" واقع شد). علاوه برآن در ماههای پس از قیام با رهبری سازمان مجاهدین در مورد ضرورت یا عدم ضرورت تجدید چاپ وسیعتر آن صحبت کردیم. توصیه‌ی آنها این بود که چون ما بعضی فاکت ها را بطور دقیق نمیدانسته‌ایم (و این برای ما قابل قبول بود) در توضیح پاره‌ای مسایل دچار لغزش شده‌ایم و بهتر است صبر کنیم تا کتاب خود سازمان درآید (کتابی که بعدا باسم "تحلیل آموزشی بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک اپورتونیستهای چپ نما" منتشر شد) و ما بر مبنای آن بعضی نکات را حک و اصلاح کنیم. حال میپرسیم آیا برای تجدید خاطره‌ی آقای رجوی همین ها بس است یا اینکه لازم است ایشان را به نوشته‌های سازمان خودشان و نیز نوشته‌های همان "اپورتونیست های چپ نما" که قاعدتا باید از نظر ایشان گذشته باشد ارجاع دهیم تا ببینند مبارزه‌ی اصولی مارکسیستها با "اپورتونیستهای چپ نما" چه ابعادی بخود گرفت. خاطره‌ی سازمان "پیکار" از این مبارزه بحدی برآشفته است که از همان زمان عنوان "سازشکار" (با خرده بورژوازی!؟) و "تروتسکیست" نصیب ما شد. اینها اما، دوست عزیز آقای رجوی، برای تجدید خاطره‌ی شما و سازمانتان نیست. اینها برای ذکر افتخارات ما هم نیست. ما زمانی چنین کردیم که بقول شما سازمانتان "متلاشی" شده بود. ما بخاطر اصولی چنین کردیم که به آن معتقدیم. بخاطر اصالت کمونیسم و اخلاق کمونیستی. شما میتوانید با کمونیستها موافق نباشید، ولی شما حق ندارید که به "ضعف حافظه" دچار شوید. حافظه‌ی شما حافظه‌ی سازمانتان نیست. لااقل به آرشیو سازمانتان، لااقل به تجربیات اعضاء و هوادارانتان مراجعه میکردید تا از این نسیان که در این مقطع خاص به خدمت نفی همه‌ی مارکسیستها درآورده میشود

بقیه در صفحه ۲۰

فدائیان اسلام (۵)

کماندوهای گوش بفرمان کاشانی

و- رازی

در شماره‌های پیشین اشاره کرده‌ایم که منبع وقایع تاریخی در جمهوری اسلامی، ابعاد هولناک و سرکیج‌آوری بخود گرفته است بنحوی که "مورخین" آن هزار بار روی "مورخین" آریامهری را سفید کرده‌اند و حتی "وقایع نگاران" دوره‌ی "شاه شهید" نیز تا این حد وقیحانه به وارونه نویسی نپرداخته‌اند. قلم به مزدها و "روشنفکران" خودفروخته‌ی آریامهری (که غالبا در دامان حزب توده پرورش یافته و از رهبری آن درس خیانت آموخته بودند)، لااقل دانش و سوادی داشته‌اند و مهارتی در سرهم کردن وقایع. عمله و اکره‌ی هوچی و بیسواد ولایت فقیه، بعنوان "نویسنده"، زبان فارسی را نمیدانند و درست همانطوری مینویسند که آیت‌الله خمینی سخن میگوید. در یک صفحه، یک مطلب را چندین بار تکرار میکنند و هیچ واهمه‌ای ندارند که در یک صفحه، چند مطلب متناقض ارائه دهند. در هیچ جا، منابع ادعاهای دروغین و بیشرمانه‌ی خود را ارائه نمیدهند (میگویند... شنیده‌ایم، ...میدانیم...) "منابع" نامبرده عموما ذهن مغشوش آنها است. وقایع در این ذهن، بدلخواه مسخ میشوند و تصاویر مسخ شده بروی کاغذ روان میگردند. آنچه ارائه میشود حتی فیلم این تصاویر مسخ شده نیست بلکه "تکانیف" آنست. در موارد فوق العاده استثنایی، اگر بخواهند "مستند" سخن بگویند و برای تائید "دلایل" خود، اصل سند و ترجمه‌ی فارسی آنرا هم ارائه میدهند ولی اصل سند بنحوی چاپ میشود که خوانا نباشد و اگر چند جمله‌ای را بتوان بزحمت خواند، حیرتست مغایر با ترجمه‌ی فارسی. (۱) وقتی کسانی را با انگیزه‌ی مشخص به فارسی ترجمه میکنند، هر جا عبارتی خوش‌آیندشان نباشد با گذاشتن سه نقطه (...)، مطلب نویسنده را سانسور میکنند و کتاب پر میشود از سه نقطه‌ها (۲). و گرنه، رایج‌ترین شیوه اینست، که عبارت "نامطلوب" را حتی بدون سه نقطه، حذف کنند ولو اینکه آن مطلب، ترجمه‌ی مغشوش سندی باشد که قبلا توسط همفکرانشان به فارسی انتشار یافته است. (۳)

خلاصه اینکه، همه‌اش دروغ، همه‌اش سرهم و دغلبازی، همه‌اش دوز و کلک. که چه بسا بود! "ثابت" نشود در یکصد سال اخیر هیچ جنبشی در ایران بوجود آمد بخاطر روحانیت و اسلام بود، و اگر شکست خورد بخاطر اینکه بود که میگفتند: "روحانیت و اسلام نباشد." "ثابت" شود که قیام مسلحانه‌ی بهمن ماه توده‌ها "فقط بخاطر اسلام بود"، که "مبدا تاریخ انقلاب اسلامی، نامزده خرداد ۴۲ و هجرت امام امت" است. کیریم که همه‌ی اینها "ثابت" شد، بعد چه میشود؟ در اینحال، "حقانیت" ولایت فقیه "اثبات" خواهد شد. "اثبات" حقانیت هفده ساله اگر به تنهایی میتواند چیزی را "ثابت" کند، قلم به مزدهای اساتید و "روشنفکران" خودفروخته "حقانیت" (نه فقط هفده ساله بلکه) دو هزار و یا پنجساله‌ی رژیم آریامهری را "ثابت" کرده بودند...

در شماره‌های قبل، ماجرای یورش کسروی بعنوان "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" را مورد بررسی قرار دادیم. در این بررسی، با ارائه‌ی نمونه‌های متعدد از کتاب "کشف الاسرار" آیت‌الله خمینی (که قبل از یورش کسروی انتشار یافته بود)، گوشیده‌ایم که وجود حداقل رابطه‌ی غیر مستقیم، ساز دیرباز، بین آیت‌الله خمینی و فدائیان اسلام و نیز تحویر سرخی کشتن فکر و بریدن زبان بشیوه‌ی اسلامی (که امروزه با دهها و صدها نمونه‌ی عینی آن آشنا شده‌ایم) را نشان دهیم. وهدف مهمتر رساندن این پیام بود که ریشه‌های حرکات ضد مردمی و وحشیانه‌ی رهبران جمهوری اسلامی و پاسداران سرمایه را نه تنها در عملیات تروریستی فدائیان اسلام بلکه بیشتر باید در نوشته‌های ضد بشری "کشف الاسرار" خمینی و مرزعه خواهی مرتجع کشیف و رشوه‌خوار معروفی نظیر شیخ فضل الله نوری جستجو کرد، پراسیونی با نگاه به گذشته است که میتوان ماهیت حامیان جدید سرمایه و دشمنان تاریخی آگاهی توده‌ها را بهتر شناخت.

در شماره‌های قبل همچنین درباره‌ی روابط آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام (در طی دو مقاله) سخن گفته‌ایم. ضمن بررسی گذشته‌ی آیت‌الله کاشانی، ریشه‌ی انگیزه‌های شخصی احساسات کینه توزانه و شدیدا ضد انگلیسی (و نه ابدا اعتقاد آگاهانه‌ی ضد امپریالیستی) او را مورد بررسی قرار داده‌ایم. دیده‌ایم که این احساسات ضد انگلیسی در آیت‌الله آنچنان شدید بود که در زمان جنگ جهانی دوم او را بصورت ستون پنجم آلمان نازی در ایران درآورد (البته علاوه بر احساسات ضدانگلیسی، خصوصیت فاشیستی آیت‌الله کاشانی در این امر بی تاثیر نبود) ولی این احساسات ضد انگلیسی آنچنان عمیق نبود که در برخورد با منافع طبقاتی، بی رنگ شود و مانع از آن گردد که آیت‌الله در کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد شرکت موثر و فعال نداشته باشد. آیت‌الله کاشانی مشغول خودش از ۲۲ سالگی با انگلیسی ها مبارزه کرده بود. قبلا اشاره کرده‌ایم که مبارزه‌ی آیت‌الله کاشانی با انگلیسی ها و سرسپردگان آن نظیر قوام‌ها، هژیرها و رزم‌آراها و بالعکس، همچنان ادامه داشت تا جائیکه بین شهریور

۲۰ تا خرداد ۲۹، آیت‌الله‌کاشانی، ۶ سال را در زندانها و تبعیدگاههای داخل و خارج از کشور گذراند. عاملین این زندانها و تبعیدها یا مستقیما انگلیسی ها بودند و یا قوام السلطنه، هژیر و رزم آرا و همانطور که قبلا گفته‌ایم، البته آیت‌الله‌کاشانی انتقام خود را از هر سه آنها گرفت. ولی در مقابل ارباب آنها، امپریالیسم انگلیس، در ۲۸- ۲۵ مرداد ۳۲، سر فرود آورد.

در شماره‌های قبل همچنین دیده‌ایم که فدائیان اسلام، در سالهای ۳۰ - ۱۳۲۵، بمثابه‌ی عمال بی اراده و کماندوهای آیت‌الله‌کاشانی عمل کرده‌اند. ولی آغاز حکومت دکتر مصدق، آغاز اختلافات آیت‌الله‌کاشانی و فدائیان اسلام است. تصمیم به ترور دکتر مصدق فقط ده روز پس از معرفی کابینه‌اش به مجلس و سوء قصد به دکتر حسین فاطمی، چند ماه پس از روی کار آمدن مصدق، نشان دهنده‌ی اینست که فدائیان اسلام، در این ایام، از مراجعی غیر از آیت‌الله کاشانی دستور میگرفتند. در همانجا، با نگاهی به گذشته‌ی آیت‌الله‌کاشانی و بینش سیاسی او، کوشیده‌ایم که ریشه‌های اصلی اختلافات فدائیان اسلام و آیت‌الله‌کاشانی را نشان دهیم: تقابل قشریت و تفکر ماقبل سرمایه‌داری فدائیان اسلام (و نیز رهبران جمهوری اسلامی) با نوعی بینش بورژوایی آیت‌الله کاشانی.

اینک برمیگردیم به سالهای قبل از این اختلافات یعنی برمان ترور هژیر و رزم آرا، به دوره‌ای که فدائیان اسلام بمثابه‌ی کماندوهای گوش بفرمان آیت‌الله‌کاشانی عمل میکردند، به دوره‌ای که آیت‌الله‌کاشانی بقول روزنامه‌ی "لوموند" در آن ایام، "باب شیعیان" بود و از اعتبار بزرگی در بین توده‌ها برخوردار بود و هنوز مانند بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، پشم کلاهش کاملا نریخته بود. به دوره‌ای که حسین هیکل (که در زمان ترور رزم‌آرا به تهران آمده بود و تحت تاثیر آن جو هذیانی قرار داشت) آنرا چنین توصیف کرده‌است:

"همچنین آخرین عامل نفوذ آیت‌الله کاشانی همان جمعیت فدائیان اسلام است اگر آیت‌الله از نفوذ معنوی عاجز شود به نفوذ ملی خود یعنی زبان خطبا، و اتمه‌ی جماعت متوسل میشود و اگر از آن نیز مایوس شود به نفوذ سیاسی خود در مجلس ملی اتکاء میکند و اگر از آن هم نتیجه‌ای نگیرد به قدرت مادی خود یعنی "خمس" متوسل میشود و اگر آن نیز موثر نباشد، همه‌ی آن قدرتها را به کناری گذاشته و رشته‌ی سخن را به فدائیان اسلام میسپارد..." (۴)

("ایران، کوه آتشفشان"، ترجمه‌ی فارسی، صفحه‌ی ۷۶)

در این مقاله میکوشیم قتل هژیر توسط فدائیان اسلام را در رابطه با ابطال انتخابات مجلس شانزدهم در تهران (که این روزها در جمهوری اسلامی، بعلل واژونه ردنها در باره‌ی آن فراوان است)، مورد بررسی قرار دهیم.

★ ★ ★

حاج مهدی عراقی (۵) میگوید:

"قبل فدائیان اسلام از یک جهت مرحوم نواب صفوی بود و از یک جهت کاشانی ولی در هر حال کاشانی سمت سیاسش خیلی زیاد بود در حالیکه مرحوم نواب سمت مذهبیش خیلی زیاد بود... و این همکاری (کاشانی و فدائیان اسلام) از اوایل سال ۲۵ تقریبا شروع شده بود که مبارزات علیه قوام السلطنه و علیه هژیر بود... اینها همه این مبارزاتی بود که بچه مسلمانها داشتند."

(ویژه‌نامه‌ی ۱۵ خرداد، روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، قسمت دوم "مصاحبه با شهید عراقی"، ۱۳ خرداد ۵۹)

در کتابهایی که "برای کودکان و نوجوانان" نوشته شده چنین میخوانیم:

نواب صفوی، عبدالحسین هژیر را که "طرفدار بهایی ها" بود "تهدید بقتل میکند و سرانجام وی را در دوازدهم محرم همان سال (۱۳ آبان ۲۸)، بدست سید حسین امامی بقتل میرساند. با کشته شدن وزیر دربار، اوضاع انتخابات دگرگون میشود آیت‌الله‌کاشانی، دکتر مصدق و افراد ملی انتخاب میشوند، و بدین ترتیب نهضت اوج میگیرد."

"شهید نواب صفوی"، "سرگذشت شهدای اسلام از روحانیت شیعه برای کودکان و نوجوانان" انتشارات اعلمی، صفحه‌ی ۲۶، تاکید از ماست)

در مقدمه بر چاپ سوم "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" (۶) آمده است:

"فدائیان (اسلام)، عامل انگلیس عبدالحسین هژیر و وزیر دربار را تهدید بقتل میکنند و عاقبت در روز دوازدهم محرم بوسیله‌ی آقای سیدحسین امامی بقتل میرسد و در روز ۸ آبان ۲۸ سید حسین امامی بشهادت میرسد و در انتخابات مجدد، بکمک فدائیان اسلام، کاشانی و یارانش انتخاب شده و کم‌کم نهضت مردم نضج میگیرد". (مقدمه، صفحه‌ی ۲، تاکید از ماست)

مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

از ماست)

عبدالله کرباسچیان، (۷) مدیر "نبرد ملت" مینویسد:

"... برای آن دسته از محدود خوانندگان... که احتمالا از حقایق امر بی اطلاعند به اختصار آنرا بیان میکنم. جبهه‌ی ملی به قیمت جانبازی دلاورانه‌ی نخستین شهید نبرد ملت‌ها نه‌ی ملت اسلام علیه استعمار اجانب و کفر و فساد و استبداد، شهید بزرگوار سیدحسین امامی، از شکست انتخاباتی دوره‌ی شانزدهم رهایی و به مجلس راه یافت." (جزوه‌ی "علل توطئه‌ی مکارانه‌ی ارشاد! ملی! علیه نبرد ملت، نخستین بشریه‌ی انقلابی اسلامی ایران"، عبدالله کرباسچیان، ۱۳۵۹، صفحه‌ی ۱۸، تاکید از ماست.)

اینها چند نمونه از میان دهها نمونه‌ایست که از دو سال پیش به این طرف، در روزنامه‌ها در کتابها، در برنامه‌های رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی درباره‌ی "تاثیر عظیم قتل هژیر توسط فدائیان اسلام در ابطال انتخابات تهران و در انتخاب مصدق و سایر کاندیداهای جبهه‌ی ملی و در بازگشت آیت‌الله کاشانی از تبعید" و "نقطه‌ی آغاز ملی شدن صنعت نفت" و غیره و غیره عنوان میشود.

در مقابل خزعبلات فوق چه میتوان گفت؟ در شرایط عادی، در مقابل هذیان گویی‌ها، بهترین پاسخ سکوت است. ولی در جمهوری اسلامی، در شرایطی که تمام بلندگوهای تبلیغاتی یک رژیم بسیج شده‌اند تا ریشه مبارزات توده‌های این سرزمین را مسخ کنند، چگونه میتوان سکوت کرد. امروز وقتیکه گفته میشود: "مردم فقط بخاطر اسلام انقلاب کردند"، این عبارت حتی افراد ناآگاه را نیز به پوزخند وا میدارد. ولی وقتی که یک رژیم تمام امکانات جهنمی خود را برای وارونه جلوه دادن مبارزات توده‌ها در سی سال قبل بسیج میکند، این شستشوی مغزی مداوم بشیوه‌ی اسلامی، ممکنست حتی عناصر نیمه‌آگاه که با وقایع تاریخی چند دهه‌ی قبل آشنایی چندانی ندارند را نیز فریب دهد.

ترور هژیر چه تاثیری در ابطال انتخابات تهران و در انتخاب کاندیداهای جبهه‌ی ملی (از جمله آیت‌الله کاشانی) از تهران داشت؟ جواب در یک جمله اینست: کمونیستها میدانند که ترورهای کور، در جریان تحولات اجتماعی و در روند مبارزات توده‌ای، علی الاصول کمترین تاثیری ندارند و در مورد خاص ترور هژیر نیز باید گفت که این ترور، در ابطال انتخابات دوره‌ی شانزدهم تهران و انتخاب کاندیداهای جبهه‌ی ملی (و حتی آیت‌الله کاشانی)، کوچکترین تاثیری نداشت.

و برای اینکه به این حکم برسیم، ناچاریم قدری عقب برگردیم و در نهایت اختصار، به پاره‌ای از جریانات بعد از شهریور ۲۰ تا پایان انتخابات مجلس شانزدهم تهران در فروردین ۲۹، نظری بیفکنیم.

★ ★ ★

پس از شهریور ۲۰ و فرار دیکتاتور، مبارزه‌ی توده‌ها برای تحقق خواستهای دموکراتیک و ضدامپریالیستی کم‌کم اوج گرفت. نیروهای مترقی بویژه کمونیستها حتی در زمان دیکتاتوری رضاخان نیز تن به سکوت نداده بودند ولی در جو نسبتا آزاد بعد از شهریور ۲۰، نیروهای واپس‌گرا، کم‌کم پس از سالهای طولانی "تقیه" و سکوت مطلق (بغیر از مدرس) (۹)، جان تازه‌ای یافتند. آقای خمینی، کتاب فوق ارتجاعی "کشف الاسرار" را نوشت و نظریات شیخ فضل الله نوری را تنظیم و تدوین کرد. (۱۰) کمی بعد (در ۱۳۲۴)، جمعیت فدائیان اسلام توسط نواب صفوی و سه تن از همفکرانش بوجود آمد. این رویدادهای کوچک و حاشیه‌ای، که ما امروز بخاطر جریانات کنونی جامعه، به آنها توجه میکنیم در آن ایام بمثابه‌ی قطره‌ی ناچیزی بود در مقابل دریای توفنده و پیشرونده مبارزات توده‌ها...

در مهرماه ۲۰، حزب توده، پس از فرار دیکتاتور و رهایی شاگردان خلف و ناخلف ارانی از زندان، تشکیل شد و کم‌کم در سراسر کشور، به استخوانهای خورد شده (۱۱)، به سازماندهی توده‌ها پرداخت.

در سال ۲۲، دولت ایران مخفیانه برای دادن امتیاز نفت شمال به امریکا، ما ایسن کشور وارد مذاکره شد. دکتر رادمنش، نماینده‌ی فراکسیون حزب توده در مجلس، در ۱۹ مرداد ۲۳، این مذاکرات و قول و قرارها را در مجلس شورا ملی افشا کرد و گفت:

"بنده و رفقایم با دادن امتیازات به دولتهای خارجی بطور کلی مخالفیم. همانطوریکه ملت ایران توانست راه آهن خود را خودش احداث کند، بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه‌ی داخلی ما میتوانیم تمام منابع و ثروت این کشور را استخراج کنیم و شاید بتوانیم بموضوع بدبختی این مملکت بهبودی دهیم."

دو سه ماه بعد، وقتی که تقاضای امتیاز نفت شمال از طرف استالین پیش آمد، همین دکتر رادمنش سخنان پرسوز و گداز خود را در مورد "بدبختی این مملکت" و بویژه مخالفت با "دادن امتیازات به دولتهای خارجی بطور کلی" فراموش کرد. وقتی این تناقض از طرف دکتر مصدق به او تذکر داده شد، با کمال شهامت جواب داد:

"... من گفتم که عقیده دارم که تمام منابع ثروت ایران باید بدست ایرانی استخراج شود و در این جمله، اسم نفت را نیاوردم." (کتاب سیاه

موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم، صفحه ۲۰۴، تاکید از ماست)

در همان ایام، این تز ضد ملی وضدکمونیستی حزب "نا وابسته وضدامپریالیست" (در واقع از همان آغاز خائن) یعنی حزب توده انتشار یافت:

"مابهمان ترتیب که برای انگلستان در ایران منافعی قائلیم و برعلیه این منافع صحبت نمیکنیم باید معترف باشیم که شوروی هم در ایران منافع جدی دارد. باید به این حقیقت پی برد که مناطق شمالی ایران در حکم حریم امنیت شوروی است... و عقیده‌ی دسته‌ای که من در آن هستم ((حزب توده)) اینست که دولت باید بفوری برای دادن امتیاز نفت شمال به روسها ونفت جنوب به کمپانی های انگلیسی و امریکایی وارد مذاکره شود."
("مساله‌ی نفت"، احسان طبری، مردم برای روشنفکران، شماره‌ی ۱۲- ۲۳/۸/۱۹)

کشمکش امتیاز نفت در مجلس چهاردهم بالا گرفت. دکتر مصدق با حمایت همگانی توده‌ها، از نزندادن هرگونه امتیاز به دولتهای خارجی دفاع میکرد وبالاخره درآذر ۲۳، پیشنهادی در این زمینه به مجلس ارائه داد که پس از جروبحثهای فراوان در مجلس بتصویب رسید. در آنزمان که نیروهای انگلیس و امریکا و شوروی در ایران مستقر بودند بحث درباره‌ی ملی کردن نفت در سراسر کشور، بیهوده بود. دلیل مخالفتهای وابستگان به سیاست شوروی و موافقتهای اکثریت سرسپرده‌ی سیاست انگلیس در مجلس هر چه بوده و با هر محاسبه‌ای که صورت گرفته باشد حقیقت اینست که تصویب طرح دکتر مصدق در آن ایام یک گام بعلو بود و مقدمه‌ای برای ملی کردن صنعت نفت در سالهای بعد. اشتباهات عظیم و فاجعه‌آمیز دکتر مصدق در اواخر حکومت خودبویژه قبل از کودتای ۲۸ مرداد، چیزی نیست که بتوان از آن گذشت و ما در جای دیگر بموقع خود، به این اشتباهات عظیم (که از خصلت طبقاتی او و همراهانش سرچشمه میگرفت) خواهیم پرداخت ولی در اینجا باید بگوئیم که سرسختی دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در بتصویب رساندن آن طرح، از صفحات درخشان کارنامه‌ی سیاسی او بشمار میرود.

در ۱۳ اسفند ۲۳، مصدق بهنگام بررسی پرونده‌ی دزدیهای سهیلی و تدین و ماست مالی شدن این پرونده در مجلس، با گفتن: "اینجا مجلس نیست، دزدگاه است"، از مجلس بیرون آمد.

در ۱۵ اسفند، دانشجویان دانشگاه تهران در حمایت از مصدق به تظاهرات خیابانی دست زدند. بازاریان بازار را تعطیل کردند. مردم تهران به دانشجویان پیوستند و بطرف خانه‌ی مصدق براه افتادند. مردم مصدق را بروی دوش گرفتند و بطرف مجلس حرکت کردند. در میدان بهارستان، نظامیان به طرف مردم تیراندازی کردند، یک دانشجو کشته شد و تعدادی زخمی شدند ولی با اینهمه موفق شدند که مصدق را به مجلس برسانند.

در سال ۲۴، کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و روشنفکران با هیات حاکمه به‌جدال برخاستند. انجادیه‌های کارگری در اکثر نقاط کشور گسترش یافت. آغازگر اعتراضات کارگری شهرهای صنعتی نظیر تهران و اصفهان و بعضی از شهرهای مازندران بود. جنبش دهقانی در گیلان و آذربایجان و بسیاری از استانهای کشور نضج گرفت. دانشجویان ازمبارزات ضد استعماری و دموکراتیک توده‌ها حمایت میکردند. روزنامه‌هایی که در آن جو نسبتا آزاد منتشر میشد به ارتقاء آگاهی توده‌ها یاری میدادند. در سایه‌ی این مبارزات، دکتر مصدق که در آغاز دوره‌ی چهاردهم در مجلس تقریبا به تنهایی مبارزه میکرد (با توجه به‌لکدپرانی های گاه و بیگاه فراکسیون حزب توده)، در پایان این دوره توانست یک جمع سی نفری را بدور خود جمع کند.

مبارزات ضدفئودالی و دموکراتیک آذربایجان و کردستان با ابعاد گسترده و شگفت‌آور خود، هیات حاکمه را بوحشت انداخت. اگر اشتباهات رهبری این جنبش ها و خنجر از پشت زدنهای استالین نبود، میرفت که نه تنها در آذربایجان و کردستان بلکه درسرتاسر کشور، بساط هیات حاکمه‌ی منفور و فاسد و حامیان امپریالیست آنرا درهم بریزد.

در بهمن ۲۴، قوام السلطنه، سرسپرده‌ی منفور امپریالیسم انگلیس به نخست وزیری رسید. و مورد حمایت شدید شوروی و حزب توده قرار گرفت.

سال ۲۵، سال اعطای آزادی فعالیتهای سیاسی به حزب توده از طرف قوام (و بنا بقول روزنامه "رهبر"، ارگان حزب توده: "جناب اشرف قوام السلطنه")، سال بوزارت رسیدن رهبران حزب توده، سال کلاه گذاشتن قوام بسر "آموزگار کبیر پرولتاریای جهان، رفیق استالین" در وعده به اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی، سال سرکوب خونین جنبشهای دموکراتیک آذربایجان و کردستان و کشتار دهها هزار تن از زحمتکشان ترک و کرد، به‌یمن زد و بندهای داخلی و جهانی رفیق استالین!

پس از شکست این جنبشها، قوام السلطنه، حساب خوش رقصیهای حزب توده را نیز کف دستش گذاشت. حملات وحشیانه‌ی قوام به مطبوعات، سازمانها و افراد مترقی تشدید یافت. وقتیکه خیال قوام از آذربایجان راحت شد، پس از یک فترت ۱۴ ماهه، خودرا برای انتخابات دوره‌ی پانزدهم آماده کرد. در آستانه‌ی این انتخابات، حزب دموکرات ایران را با عجله تشکیل داد. قوام میخواست که حزب او اکثریت مجلس را بدست آورد وقرارداد الحاقی گس- گلشائیان را بتصویب برساند. دکتر مصدق با حمایت مردم علیه انتخابات ساختگی قوام دست به افشاگری زد که از جمله سخنرانی او، قبل از انتخابات، در مقابل چند هزار تن در صحن مسجد شاه بود. این افشاگریها و نیز سابقه‌ی مبارزات اودرمجلس چهاردهم سبب شد که از انتخاب مجدد نماینده‌ی

اول تهران در دوره‌ی بیش، جلوگیری بعمل آید ولی با اینحال، اقلیتی به مجلس راه یافت. این مجلس که عمده‌ترین وظیفه‌اش تصویب قرارداد الحاقی کس ـ کلشائیان بود، بخاطر مبارزات سرسختانه‌ی نمایندگان اقلیت به پشتگرمی افکار عمومی و عناصر ملی و تضادهای شدید امریکا و انگلیس (که عده‌ای از نمایندگان مجلس را تحت تاثیر خود داشت)، در اینکار توفیق نیافت. و آخرین جلسه‌ی مجلس پانزدهم در نیمه شب ۲۸/۵/۶، با نطق طولانی حسن مکی (بر اساس اسناد و مدارکی که مهندس حسیبی در اختیارش قرار داده بود)، بدون اخذ نتیجه‌ی مورد نظر امپریالیسم انگلیس، خاتمه یافت.

قبل از پرداختن به انتخابات مجلس شانزدهم، دو واقعه‌ی مهم و بهم مرتبط، قابل ذکر است:

۱) سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۲۷. در شماره‌ی قبل دیدیم که این سوء قصد، توطئه‌ی مشترک سپهبد رزم آرا و باند مخفی تروریستی فامیخش ـ کیانوری بود. بدنبال این سوء قصد، حزب توده غیرقانونی اعلام شد، مراکز آن مورد حمله قرار گرفت، رهبران و اعضای آن دستگیر و سرکوب شدند. آیت الله کاشانی، روحانی با نفوذ و مخالف سرسخت انگلیس و ایادی داخلی آن، به بهانه‌ی دروغین شرکت در این سوء قصد، با توطئه‌ی هژیر و رزم آرا، همان شب به فلک الافلاک فرستاده شد و چند روز بعد، به لبنان تبعید گردید.

۲) بدنبال اختناقی که بعد از سوء قصد به شاه بوجود آمد، مجلس موسسان ـ در زیر سر نیزه‌ی حکومت نظامی ـ، بمنظور ایجاد تغییراتی در پاره‌ای از اصول قانون اساسی سابق، تشکیل یافت. از جمله‌ی این اصول اصل ۴۸ بود که بدینگونه تغییر یافت:

"اعلیحضرت همایون شاهنشاهی میتواند هر یک از مجلس شورا و سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد، منحل کند."

این دو واقعه، مقدمه‌ای بود برای تصویب قرار داد الحاقی کس ـ کلشائیان در مجلس شانزدهم. امپریالیسم انگلیس و عمال داخلی آن تصور میکردند آن بلایی که در مجلس بر سر قرارداد الحاقی آمد با وجود مترسک اصل ۴۸ جدید، منتفی خواهد بود.

توضیحات:

(۱) مثلا مراجعه کنید به "سند شماره‌ی ۳۰، ۳۱" در صفحات ۸۳۰۸۷ کتاب "روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت"، "بکوشش گروهی از هواداران انقلاب اسلامی ایران در اروپا"، نشر روح، قم، ۱۳۵۸

(۲) برای نمونه مراجعه شود به ترجمه‌ی فارسی کتاب "ایران، کوه آتشفشان"، حسنین هیکل، ترجمه‌ی سید محمد صفایی، انتشارات "عادیات"، قم، صندوق پستی ۲۰۹. توضیحا اضافه کنیم که مترجم در مقدمه‌ی کتاب برای جلب اعتماد خواننده، با اصرار تاکید میکند که:

"و تذکر میدهم به اینکه در ترجمه‌ی این کتاب حداکثر سعی شده تا اینکه نه تنها سخن مولف تحریف نشود، بلکه در لحن آن نیز تا حد ممکن تغییر داده نشود" (صفحه‌ی ۲۱)

(۳) مثلا مراجعه کنید به موردی که در "رهایی ۶۴، شماره‌ی (۲) از توضیحات درباره‌ی "قیام ملت مسلمان ایران، ۳۰ تیر ۱۳۳۱" بقلم دکتر سید محمود کاشانی (پسر آیت الله کاشانی) ارائه داده‌ایم.

(۴) سه نقطه از ترجمه‌ی فارسی است.

(۵) روزنامه‌ی اطلاعات در ۸ بهمن ۱۳۵۷ نوشت:

"رهبر یک گروه افراطی اسلامی در پاریس گفت: ما سه نخست وزیر را اعدام کردیم."

و این "رهبر" حاج مهدی عراقی، عضو قدیمی قدیمی فدائیان اسلام و از اعضاء "جمعیت های موتلفه‌ی اسلامی" بود که در نوفل لوشاتو، با خبرنگار روزنامه‌ی اطلاعات مصاحبه کرد (متن این مصاحبه در همان شماره‌ی اطلاعات به چاپ رسید.)

حاج مهدی عراقی و پسرش حسام، در شهریور ۵۸ توسط گروه فرقان بقتل رسید و جسدشان، بدستور آیت الله خمینی، در کنار مقبره‌ی پیشوای فکری فدائیان اسلام و رهبران جمهوری اسلامی، یعنی شیخ فضل الله نوری دفن شد:

"مرحوم عراقی و فرزندش حسام را بدستور امام در صحن مطهر حضرت معصومه و نزدیک مقبره‌ی مرحوم شهید شیخ فضل الله نوری دفن کردند." (کیهان، ۳ شهریور ۱۳۵۸)

پس از دفن مهدی عراقی و پسرش، یکی دیگر از پسران او در حضور آیت الله خمینی میگوید:

"پدرم در مقابل دو شخصیت سر تعظیم فرود میآورد، اول مرحوم نواب صفوی و دوم، امام خمینی" (همانجا)

و آیت الله در جواب میگوید:

"من ایشان را ۲۰ سال است که میشناسم... حاج مهدی عراقی برای من برادر و فرزند خوب و عزیز بود. شهادت ایشان برای من سنگین بود." (همانجا)

(۶) چاپهای اول و دوم کتاب "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" در آبان ۱۳۲۹ و خرداد ۱۳۳۲ انتشار یافت. چاپ سوم این کتاب از روی چاپ دوم افست شد و بهمراه مقدمه‌ی کوتاه تایپی، در آستانه‌ی قیام، در اوایل بهمن ۵۷، منتشر شد. اصل کتاب در ۹۰ صفحه با حروف ریزچاپی و بقطع وزیری است. چاپ سوم که در زمان حکومت بختیار انجام گرفت متاسفانه نشر محدود داشت و فقط بدست "خودی ها" رسید. دسترسی غیرخودی ها باین کتاب، بانجام عملیات جیمزبانه‌ی احتیاج دارد.

کتاب "برنامه‌ی انقلابی فدائیان

که توسط نواب صفوی نوشته شده، شاهکاری بی نظیری از برت و بلاکویی است. شاید در این سلسله مقالات فرصت این را پیدا کنیم که طی یک مقاله‌ی جداگانه به معرفی و بررسی این کتاب بپردازیم. این بررسی، بیشتر از بابت تشابه فوق العاده‌ی این کتاب با "حکومت اسلامی" آیت الله خمینی، قانون اساسی جمهوری اسلامی و عملکرد دوساله‌ی جمهوری اسلامی، بسیار جالب است.

(۷) درباره‌ی عبدالله کربلاسچیان رهبر گروه چماقداران و چاقوکشان "کارد جهاد مقدس" (در روز ۲۸ مرداد در حمله به خانه‌ی مصدق و روزهای بعد) و مزدور ساواک، بعداً در این مقالات سخن خواهیم گفت. در اینجا فقط اشاره کنیم که ننگین نامه‌ی "نبرد ملت" در روز ۲۹ مرداد ۳۲، با حروف درشت در صفحه‌ی اول چنین نوشت:

"دیروز تهران در زیر قدمهای مردانه‌ی افراد ارتش و مسلمانان ضد اجنبی میلرزید. مصدق، غول پیر خون آشام در زیر ضربات مخوکننده‌ی مسلمانان استعفاء داد. حسین فاطمی خائن که از خطر گلوله‌ی برادران نجات پیدا کرده بود، قطعه قطعه شد. لکه‌های ننگ را با خون بشوئیم. سربازان گروه "جهاد مقدس" همه‌جا، پیشاپیش صفوف ضداجنبی، انقلابی و مردانه وظایف مقدس و حیاتی خود را انجام دادند. سربازان "جهاد مقدس"! ملت تشنه خون است. آتش خشم و غضب ملت مسلمان و ضداجنبی جز با ریختن خون دشمنان دین و وطن و ناموس و جاسوسان کمونیزم و عمال بیشرم اجنبی خاموش نخواهد شد. اگر حکومت انقلابی سرلشکر زاهدی کمترین ارفاقی نسبت به جاسوسان و خیانتکاران و جنایتکاران بنماید، بزرگترین خیانت را به دین و خلق و وطن نموده است. گلوله، گلوله! تنها پاداش جاسوسان و وطن فروشان است..."

(۸) خوانندگان برای اطلاع بیشتر، در مورد جریانات این مقطع، میتوانند به کتابهای فراوانی که در این زمینه وجود دارد مراجعه کنند که چند نمونه از آنها عبارتند از:

- اسناد نفت، از انتشارات اداره‌ی کل انتشارات و تبلیغات دولت مصدق، ۱۳۳۰، صفحات ۳۱ - ۱۰
- تاریخ سی ساله، دفتر اول، صفحات ۳۹ - ۷ و ۶۷ - ۵۷
- کارنامه‌ی مصدق و حزب توده، انتشارات مزدک صفحات ۷۰-۱
- تاریخ مبارزات ضدامپریالیستی مردم ایران برهبری دکتر محمد مصدق، جلد اول، نفت چرا و چگونه ملی شد، احمد خلیل الله مقدم، صفحات ۲۷-۵
- سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم، جلد اول، حسین کی استوان، صفحات ۲۰۴-؟
- نفت و قدرت در ایران، شاهرخ وزیری، چاپ لوزان (به فرانسه)، صفحات ۱۴۴-۸۶
- فریاد خلق، از کتابهای "جلد سفید"، صفحات ۹۷-۷۸
- گذشته، چراغ راه آینده است، نشر جامی، صفحات ۴۹۴-۱۰۵
- مصدق و نهضت ملی ایران، از انتشارات اتحادیه‌ی انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن دانشجویان در امریکا و کانادا، صفحات ۶۴-۳۶

این نکته را توضیحاً اضافه کنیم که تحلیل ها و موضعگیریهای غالب کتابهای اشاره شده در فوق مورد تائید ما نیست. آنچه از ذکر این کتابها عمدتاً مورد توجه ماست، اسناد و مدارک تاریخی ارائه شده در آنهاست که در این قسمت از مقاله‌ی حاضر مورد استفاده‌ی ما نیز قرار گرفته‌اند- که بعلت اجتناب از تکرار و افزایش بیش از پیش "توضیحات" خود در موارد ضروری، از ارجاع خواننده به اسناد مندرج در کتابهای فوق الذکر، خودداری خواهیم کرد.

(۹) برای شناخت ماهیت واقعی و انگیزه‌های اصلی مبارزات مدرس با رضاخان و نیز حمایت او از مرتجعینی نظیر شیخ خزعل و وثوق الدوله (با قدرقرارداد اسارت بار ۱۹۱۹) و مخالفتهای او با جنبشهای توده‌ای گیلان و آذربایجان (جنبش جنگل و قیام شیخ خیابانی) و غیره مراجعه کنید به زیرنویس صفحات ۸۴ تا ۹۰ کتاب "جایگاه مبارزات روحانیون ایران" و اسناد ارائه شده در آنجا.

(۱۰) بعد از نوشتن این کتاب، آیت الله خمینی در پشت پرده رفت و دیگر ناسی و خبری از وی در هیچ جا دیده و شنیده نشد، و تا بهمن ۴۱، همچنان در پشت پرده باقی ماند.

(۱۱) حزب توده در سالهای ۲۴- ۱۳۲۰ نه تنها از هرگونه سازماندهی و تشکل توده‌ها بویژه کارگران نفت خوزستان، خودداری کرد بلکه حتی در مقابل اعتراضات و جنبشهای خودبخودی کارگران در جهت خواست اقتصادی آنها، می ایستاد. بعنوان نمونه بهنگام اعتصاب بزرگ کارگران نفت آبادان و اعتراض آنان علیه استثمار شرکت نفت انگلیس، حزب توده دکتر رادمنش و دکتر جودت را برای خاموش کردن صدای اعتراض کارگران، به خوزستان فرستاد. البته بهانه‌ی رسمی حزب توده، جلوگیری از ایجاد شکاف در جبهه‌ی متحد شوروی و انگلستان علیه فاشیسم آلمان بود، ولی دلیل واقعی این امر را باید تصمیم به نرنجاندن انگلیسی ها و بخطر نینداختن منافع آنها در جنوب دانست. بویژه اینکه استالین از سال ۲۳ به نفت شمال ایران چشم دوخته بود.

همخوانی سیاست شوروی و انگلستان در مورد ایران بنوعی پیش درآمد کنفرانس یالتا و نیز بنوعی تجدید قرارداد خائنانه‌ی ۱۹۰۷ بین روسیه‌ی تزاری و انگلستان در مورد تقسیم

بقیه در صفحه ۱۲

پاسخ به یک نامه...

بدین ترتیب امیدواریم جواب سئوالاتی از این دست که آیا ما از هم اکنون با بوجود بدیل سوسیالیستی و انقلاب سوسیالیستی (در شرایط حاضر) هستیم یا نه، روشن شده باشد. امیدواریم این نکته روشن شده باشد که منظور از "مرحله‌ی تدارک انقلاب سوسیالیستی" یعنی مرحله‌ی ایجاد بدیل چپ برای انجام انقلابی که تنها انقلاب اجتماعی عصر است. اگر معتقد بودیم بدیل از هم اکنون وجود دارد، دیگر از مرحله‌ی تدارک سخن نمیگفتیم؛ اگر بدیل وجود داشت که دست بکار میشدیم. پس این سئوالات که در مقابل ما گذاشته میشود که آیا فی الحقیقه گمان میکنید که جامعه آماده‌ی انقلاب سوسیالیستی است، نشانه‌ی عدم توجه بهمان مطلبی است که ذکر کردیم. عدم توجه به تفاوت بودن و شدن. پس این سئوال که کلاهتان را قاضی کنید و ببینید که آیا با این توده‌ی مردم میشود انقلاب سوسیالیستی کرد نشان دهنده‌ی این است که جامعه را نه در حرکت بلکه ایستا - آنچه که هست و نه آنچه که میتواند باشد - میبینند. آموزش اساسی توده‌های مردم، گرایش توده‌ها بجانب سوسیالیسم فقط در این حرکات است که میسر است. توده‌ها در حرکت انقلابی یک شبه ره صد ساله میروند. وظیفه‌ی عمده‌ی کمونیستها این نیست که در گفته‌ها و نوشته‌ها مزایای سوسیالیسم را بازگو کنند - گویی توده‌ی مردم بدین طریق سوسیالیست میشود - بلکه این است که با تاثیر گذاری بر حرکت اجتماعی، با دادن رهنمودهای درست در اینجا و آنجا، کمک کنند که توده‌ها از تجارب زندگی و حرکت خود سوسیالیسم را نتیجه‌گیری کنند. تجاربی که بخش مهمی از توده‌های مردم در مقابل رژیم جمهوری اسلامی بدست آوردند بیش از خروارها نوشته و آموزش درسی، چشم آنها را به واقعیت دس سالاری باز کرده است. دلیلی ندارد که نپذیریم که ادامه‌ی غلیان کنونی چشمها را بازتر و این توده‌ها را انبوه‌تر خواهد کرد. دلیلی نداریم که تصور کنیم که ادامه‌ی وضع بی ثبات رژیم امکان آموزش عملی بیشتر را سلب خواهد کرد. دلیلی نداریم که تصور نکنیم که بدیل چپ در این معرکه امکان بروز خواهد یافت. توده‌های مردم ما از توده‌های مردم جوامع دیگر عقب مانده‌تر نیستند. ایرانی از ویتنامی "کودن"تر نیست. مذهبی تر هم نیست. بنابراین هیچ دلیلی نیست که بر مبنای آن بنوان تصور کرد که درصورت ادامه‌ی وضع بحرانی، توده‌های مردم نمیتوانند به جانب سوسیالیسم گرایش پیدا کنند. این امر چقدر طول میکشد؟ نمیدانیم. ولی اگر امیدی هست - که هست - در همین است. یکسال، دو سال، ده سال، نمیدانیم. در روسیه ۹ ماه طول کشید. در ویتنام چهل سال و کسی نیز از ترس سقوط کشور حاضر به پذیرفتن یک امر ناخواسته نشد. در ایران و در شرایط کنونی جهان این امر احتمالا خیلی کوتاه‌تر خواهد بود، ولی حتی اگر نباشد یک کمونیست در لزوم گذراندن آن تردیدی نمیتواند داشته باشد.

• در بیابان گر به شوق کعبه خواهی رد قدم
سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور
گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید
هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور

فدائیان اسلام...

ایران به دو منطقه‌ی نفوذ روسیه و انگلستان بود (قراردادی که مانند سایر قراردادهای استعماری علیه ایران پس از انقلاب اکتبر توسط لنین لغو شده بود) این همجواری شوروی (و حزب توده) با سیاست انگلیس در ایران فقط مربوط به سالهای جنگ نبود بلکه تا سالها بعد، و حداقل تا اوایل سال ۳۲، همچنان ادامه داشت. و از همینجاست تمام گریزها و سنگ اندازیهای حزب توده در راه‌های شدن صنعت نفت.

به علت طولانی بودن این قسمت از مقاله فدائیان اسلام، بقیه آن در شماره بعد به چاپ خواهد رسید.

منتشر شد

★

کارل مارکس

درباره جنگ

رزمندگان، انشعاب و مسائل انقلاب ایران

۴

دربند "انقلاب دموکراتیک نامتعارف"

باین ترتیب میبینیم که رزمندگان، چه در اوایل، چه در اواسط و چه اینک (۱) عملا انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را نه فقط از "استراتژی" کنونی خویش، بلکه بالکل حذف کرده و حتی این امکان را هم باقی نگذاشته که بتواند در "مرحله‌ی بعد" آنرا عوض کند و برای دیکتاتوری پرولتاریا به "مبارزه" بپردازد. تنها امکانی که برای رزمندگان باقی میماند، بعقیده‌ی ما اینست که هم اینک "استراتژی" خود را تغییر دهد و برای اینکار آن را بالکل نفی کند و به تدوین استراتژی انقلاب ایران بپردازد و باین منظور هم دیگر از ترمیم تاکتیک‌ها پیش دست بردارد و بداند که با این "استراتژی" وجود و بروز چنان تاکتیکهایی اجتناب ناپذیر است. رزمندگان نباید ترسی از آن داشته باشند که با انتقاد ایدئولوژیک و مبتنی از خود، و با نفی بینش اساسا نادرستش، چیزی را از دست خواهد داد و متروک خواهد شد. بر عکس با اینکار او زنجیرهای محدودنگری، دگماتیسم و پراگماتیسم را از دست خواهد داد و در مقابل جهان بینی واقعا کمونیستی را بدست خواهد آورد.

آنچه در این زمینه از دست ما برمیآید، اینست از زاویه‌ی ایدئولوژیک و تئوریک است. بنابراین بحث خود را از زاویه‌ای دیگر ادامه میدهیم. همانطور که دیدیم رزمندگان معتقد است که:

"ساخت اقتصادی ـ اجتماعی، یا سیستم اقتصادی ـ اجتماعی، یا تشکیلات اقتصادی ـ اجتماعی، ... مضمون واحد و یکسانی دارند ((و)) عبارتند از مرحله‌ای از تکامل حیات اجتماعی که یک نوع تاریخی جامعه را که مبتنی بر وجه تولید معینی باشند، تبیین میکنند."

این تعریف، اگر از یکی دانستن سه اصطلاح فوق بگذریم و هر سه را مثلا معادل با "نظام اقتصادی ـ اجتماعی" (۲) در نظر بگیریم، بخودی خود غلط نیست (هر چندکامل هم نیست). ولی دقیقا بخاطر همان عدم انسجام موجود در نظرات رزمندگان، این تعریف دارای تناقضی است متناقض با سایر تعاریف وی. و بعبارت دیگر، رزمندگان در موارد دیگر این تعریف خود را در نظر نداشته است. مثلا اگر به نقل قولهای مندرج در صفحات قبل رجوع کنیم می بینیم که رزمندگان از طرفی خواهان "نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته" است و این نابودی را معادل با استقرار سرمایه‌داری مستقل (اگر حتی چنین چیزی ممکن باشد) هم نمیدانند، اما از طرف دیگر چون درک و برداشت نادرستی از مفاهیم دارد، بدیلی که درمقابل "سیستم سرمایه‌داری" قرار میدهد "جمهوری دموکراتیک خلق" است. نتیجه‌ی ایجابی این نظر اینست که اولا هم "سرمایه‌داری وابسته" یک "نظام اقتصادی ـ اجتماعی" است و هم جمهوری دموکراتیک خلق! و هر دویشان بر "وجه تولید معینی" مبتنی میباشند! اما واضح است که نه سرمایه‌داری وابسته مبتنی است بر شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی وابسته، و نه جمهوری دموکراتیک خلق دارای شیوه تولید خلقی میباشد. اما رزمندگان باین قضیه‌ی ساده هیچ توجهی ندارد:

"ما تضاد عمده‌ی ایران که برآیند تضادهایی چند است و تغییر انقلابی و تکاملی جامعه در گرو حل آن میباشد را تضاد خلق با نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم میدانیم."
(رزمندگان شماره‌ی ۱۲، ص ۱۰)

یعنی دو مقوله‌ی متفاوت یکی خلق یعنی مقوله‌ای اجتماعی، و دیگری "نظام" سرمایه‌داری وابسته یعنی مقوله‌ای اقتصادی ـ اجتماعی، با هم تضاد دارند و نافی یکدیگرند. و بر همین مبنا است که "جمهوری دموکراتیک خلق"، بدیلی است که "خلق" پس از نابودی آن "نظام" بر جایش قرار میدهد. پس حتما خود "خلق" هم "نظام اقتصادی ـ اجتماعی"ای در اختیار دارد و یا اینکه خودش خود این "نظام" است! البته رزمندگان این را هم میگوید که:

"تضاد کار و سرمایه بعنوان تضاد

اساسی جامعه‌ی ما از سوی شکل هایی نظیر ما مطرح شده و میشود. اما این تضاد که در واقع مربوط به ساخت اقتصادی جامعه است و تحول به جامعه‌ی سوسیالیستی در گرو حل آنست، نیز نوبه‌ی خود در گرو حل تضاد عاجلتر کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان ((یعنی خلق)) با نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم قرار میگیرد، که شرایط را برای حل تضاد اساسی ((کار و سرمایه)) فراهم می نماید. حل این تضاد عمده ((خلق ونظام...)) با سرنگونی حکومت پاسدار نظام کنونی و برقراری حکومت کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان که شرایط را برای حل تضاد اساسی از این طریق مراحل مختلف ساختمان سوسیالیسم فراهم میآورد، ممکن میگردد."

(رزمندگان ۱۵، صفحه‌ی ۸)

ولی این نیز از همان تعارضهائی است که نمونه‌هایش را قبلا دیدیم. در واقع و عملا، در تحلیل رزمندگان تضاد کار و سرمایه تضادی فرعی میشود و جایش را به تضادی میدهد که حتی از لحاظ نظری نمیتواند جانشین تضاد کار و سرمایه باشد: رزمندگان تضاد اخیر را "مربوط به ساخت اقتصادی جامعه" میدانند اما نمیگویند "تضاد خلق با نظام سرمایه‌داری وابسته" مربوط به چیست، و باین ترتیب درک ناصحیح خود را از تمام مفاهیم مزبور نشان میدهد. رزمندگان نمیدانند که "سرمایه یک رابطه‌ی اجتماعی" است و نه مقداری پول و نظایر هم، تضاد کار و سرمایه، تضاد اصلی هر شکلبندی اجتماعی ای است که سرمایه بر آن حاکم باشد و هر تضاد دیگری تضادی است فرعی. معنای این امر منجمله اینست که تضاد اصلی هرگز و حتی بقیمت مبارزات فراوان، در چهار چوب جامعه‌ی سرمایه‌داری حل شدنی نیست، اما تضادهای فرعی محتملا چرا. اما بر فرض هم که نظر رزمندگان را بپذیریم، باز این سئوال پیش میآید: اولا چرا تضادی "اقتصادی" (کار و سرمایه) جایش را به تضادی بی هویت میدهد، یعنی یک مقوله‌ی اقتصادی کنار گذاشته میشود و مقوله‌ی بی معنایی جایش را میگیرد. مجموعه‌ی کارگران و دهقانان و زحمتکشان (خرده‌بورژوازی فقیر) از لحاظ اقتصادی چه تضاد آنتاگونیستی با نظام سرمایه‌داری (وابسته) میتوانند داشته باشند؟ تضاد کار مزدی + تولید خرد کاپیتالیستی با سرمایه‌داری؟! این که نشد تضاد آنتاگونیستی!

و اگر رزمندگان بخواهد در این تضاد وجه آشتی ناپذیری بیابد مجبور است بگوید که در قطب کار نیروهای دیگری نیز علیه قطب سرمایه حضور دارند، اما آنچه تضاد این دو قطب را تعیین میکند تضاد کار و سرمایه است. زیرا مجموعه‌ی "خلق" خود شامل طبقاتی است که با یکدیگر تضاد دارند اما چون تضادهایشان فرعی است میتوانند علیه تضاد مهمتر، اساسی تر و عمده‌تر با هم متحد شوند و آنچه مبنای تحلیل ما را در تعیین آشتی ناپذیری این تضاد تعیین میکند، تضادی است که پرولتاریا با جامعه‌ی بورژوایی دارد تضادی که حاصل جمع تضادهای طبقات تشکیل دهنده‌ی "خلق" با سرمایه‌داری میباشد. ثانیا اگر تضاد کار و سرمایه مربوط به ساخت اقتصادی است، پس چگونه است که انقلاب دموکراتیک میخواهد سرمایه‌داری وابسته را نابود کند؟ چرا وظیفه‌ی تضاد "اساسی" را تضاد "عمده" انجام میدهد؟ اگر تضاد کار و سرمایه مربوط به ساخت اقتصادی است، پس فقط از طریق همین تضاد میتوان این ساخت را نابود کرد و نه از طریق تضاد خلق با سرمایه‌داری وابسته. و درست همین جاست که تضاد کار و سرمایه نیز همانند بسیاری دیگر از مقولات مارکسیستی از دستگاه نظری رزمندگان حذف میشود: برای حل "تضاد عمده" باید "حکومت پاسدار نظام سرمایه‌داری وابسته" را، یعنی روبنای سیاسی ساخت اقتصادی جامعه را، سرنگون کرد (تا اینجا یکی از وظایف انقلاب سوسیالیستی انجام میگیرد) و پس از آن "جمهوری دموکراتیک خلق" را که دارای بدیلی در مقابل نظام سرمایه‌داری وابسته هست ساخت (و تا اینجا "بدیلی" برای دیکتاتوری پرولتاریا تراشیده میشود) و سپس این جمهوری خودش "از طریق مراحل مختلف ساختمان سوسیالیسم" شرایط را برای حل تضاد کار و سرمایه فراهم میآورد: میان بر به کمونیسم!

اما مشخصات "تاریخی" جمهوری دموکراتیک خلق که زحمت وظایف مسخ شده‌ی دیکتاتوری پرولتاریا را تقبل کرده چیست و با چه کارکردی میخواهد به "ساختمان سوسیالیسم" اقدام کند؟ با مراجعه به حافظه امان (یا صفحات قبل) پاسخ را می یابیم: این جمهوری دموکراتیک دیکتاتوری پرولتاریای خلق! اولا "مضمون بورژوایی دارد" ثانیا "نوعی روابط سرمایه داری را حفظ میکند" و ثالثا "سوسیالیسم نیست" و باز هم با تواضع! تمام میخواهد پس از نابودی "نظام سرمایه‌داری وابسته" جانشین آن بشود و دقیقا بخاطر همین صفات محسنه، هدف نهایی و پیروزی نهایی رزمندگان است:

"تنها زمانی انقلاب پیروز شده است که نظام سرمایه‌داری وابسته به

پرتوان تر باد اتحاد کارگران علیه سرمایه‌داران

امپریالیسم نابود شده باشد و جای آنرا ((حتما "نظام")) جمهوری دموکراتیک خلق گرفته باشد."
(جزوه‌ی "طبقه‌ی کارگر و مساله‌ی ملی کردن..." صفحه‌ی ۴۹)

و

"تنها هنگامیکه توده‌های خلق برهبری طبقه‌ی کارگر مبارزه‌ی خویش را تا پیروزی نهایی یعنی استقرار جمهوری دموکراتیک خلق ادامه دهند..."
(ویژه‌نامه‌ی رزمندگان در سالگرد ۲۲ بهمن، صفحه‌ی ۴)

چرا چنین است، چرا رزمندگان برخی از مهمترین مبانی مارکسیسم را نقض میکنند و ریشه‌ی این انحراف، لااقل از لحاظ نظری، کجاست؟ در سهل انگاری و یا درازقلم انداختن این مبانی؟ در اشتباهی تاکتیکی؟ نه! مساله مهمتر از اینهاست: در بینش ایدئولوژیکش که یکی از وجوه مشخصه‌ی آن فقر تئوریک است: هنگامیکه رزمندگان برای ایران یک "نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری وابسته" قایل میشود که "مرحله‌ای از تکامل حیات اجتماعی" این کشور بوده و "مبتنی بر وجه تولید معینی" است که "یک نوع تاریخی جامعه" را بیان میدارد، یعنی هنگامیکه سرمایه‌داری ایران را بصورت نظامی متغایر با سرمایه‌داری در میآورد، بنابراین انقلابی هم که برای این این "نظام" در نظر میگیرد، انقلابی با مشخصات انقلاب در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری نیست، یعنی انقلابی سوسیالیستی نیست و دارای مشخصات مخصوص بخود است که با ویران کردن این "نظام"، یک "نظام اقتصادی - اجتماعی" دیگر را که "مرحله‌ای ((دیگر)) از تکامل حیات اجتماعی" ایران میباشد و "مبتنی بر وجه تولید معین" دیگری است، مستقر میسازد و درست بهمین خاطر است که دیگر کاری برای انجام دادن باقی نمیماند تا احتیاجی به انقلابی دیگر باشد.

باین ترتیب رزمندگان بر خلاف نظر استالین (و رفقای پیکار در تئوریک - سیاسی ۲) که فقط سه پنج نوع جامعه معتقدند، به هفت نوع جامعه (و یا بیشتر) قایل است: کمون اولیه ← برده‌داری ← فئودالی ← نیمه فئودال - نیمه مستعمره ← نظام سرمایه‌داری وابسته ← نظام دموکراتیک خلق ← کمونیسم.

اما این فقط یک طرف قضیه است. رزمندگان از طرف دیگر و در جای دیگر مشخصات دیگری برای سرمایه‌داری ایران ارائه میدهد، اما نه در رابطه با انقلاب ایران.

یعنی هر جا میخواهد "نوع" و "مرحله‌ی" انقلاب را تعیین کند، پای "نظام سرمایه‌داری وابسته" را به میان میکشد، اما در جای دیگر و صرفا در بررسی خود سرمایه‌داری ایران، مشخصات عام سرمایه‌داری را برای آن در نظر میگیرد بدون اینکه این مساله بر "استراتژی" انقلاب وی تاثیر بگذارد:

"جوامع سرمایه‌داری وابسته بمعنای عام همان جوامع سرمایه‌داری هستند که خصوصیات مهمی از قبیل وابستگی، عقب‌ماندگی و... دارند و در واقع تضاد اساسی که بیان کننده‌ی جنبه‌های اساسی و ذاتی و غیر ویژه‌ی پدیده میباشد، در آنها نیز تضاد کار و سرمایه است." (رزمندگان ۵۱، صفحه‌ی ۸)

پس آیا نمیتوان گفت که انقلاب این جوامع هم، انقلاب سوسیالیستی است که البته دارای ویژگی های مخصوص بخود است اما اساسا و ذاتا با انقلابهای سوسیالیستی جوامع سرمایه‌داری تغایری ندارد؟ اما رزمندگان حتی باین سئوال اندیشه هم نکرده و اگر کرده پاسخی به آن نداده است: رزمندگان هرگز و در هیچیک از آثارش نتوانسته ثابت کند انقلاب ایران سوسیالیستی نیست و حتی اقدام باین اثبات نکرده است: از حزب توده و رنجبران و فدائیان (اکثریت) گرفته تا پیکار و وحدت انقلابی و راه‌کارگر و رزمندگان و ...، همه میگویند دموکراتیک است، پس حتما دموکراتیک است! منتهی برخی این انقلاب دموکراتیک را که در دموکراتیک بودنش شکی نیست! به انحراف میکشانند، برخی در آن تاپیگیرند، و برخی هم اشتباهات جزئی دارند! اما هیچکدام اینها موجب آن نمیشود که نفس دموکراتیک بودن انقلاب ایران مورد سئوال قرار گیرد و بنابراین در این مورد، همه‌ی اختلافات جریانهای مختلف و حتی مذاکرات فوق، در حد تاکتیکی و نه استراتژیک باقی میماند.

به بحثمان ادامه دهیم. تعریف مذکور در نقل قول فوق بخودی خود نشان میدهد که رزمندگان نتوانسته تفاوتی ماهوی میان سرمایه‌داری و سرمایه‌داری وابسته پیدا کنند و "خصوصیات مهمی از قبیل وابستگی، عقب‌ماندگی و..." (و... چه چیزی؟!) نیز نمیتوانند در ماهیت این جوامع تغییری ایجاد کنند و علیرغم این واقعیت، در بینش رزمندگان نیز نمیتوانند تغییری ماهوی بوجود آورند و رزمندگان باز هم در عین حفظ "استراتژی انقلاب دموکراتیک در جامعه‌ی سرمایه‌داری (وابسته)" میگوید:

"مناسبات سرمایه‌داری وابسته، همان مناسبات سرمایه‌داری است اما بشکل خاص وابستگی سرمایه‌داری ایران به سرمایه‌ی جهانی، و مشخصا طرح

مناسبات سرمایه‌داری وابسته، بمعنای تغییر کیفی در قانونمندی عمومی سرمایه‌داری و مناسبات سرمایه‌داری نمیباشد." (رزمندگان ۱۹، صفحه‌ی ۸)

می بینیم که در اینجا هر چند تعریفی علمی داده نشده، ولی رزمندگان سرمایه‌داری بودن سرمایه‌داری ایران را قبول میکنند و عدم "تغییر کیفی در قانونمندی عمومی" آنرا اعلام داشته و بعبارت دیگر "سرمایه‌داری وابسته" را شکل خاصی از سرمایه‌داری با همان محتوی و مناسبات ارزیابی میکنند. اما باز هم دقیقا بدلیل همان عدم انسجام در جای دیگری "سرمایه‌داری وابسته"ی ایران را "بمثابه‌ی یک "سیستم" — هر چند وابسته به امپریالیسم و جزیی از سیستم جهانی سرمایه‌داری" در نظر گرفته و معتقد است:

"که این سیستم هر چند بهم تافته ((ممکنست "بافته" باشد)) و درهم شده با امپریالیسم باشد، باز بعنوان یک سیستم اقتصادی — اجتماعی مشخص که همان سیستم جهانی سرمایه‌داری نیست بلکه جزیی از آنست، موجودیت دارد.. قوانین و روندهای این سیستم گر چه وابسته و متاثر از قوانین و روندهای امپریالیسم است باز دارای خود ویژگی و استقلال نسبی میباشد."

(رزمندگان ۱۴، صفحه‌ی ۸)

این تعریف نیز بخودی خود غلط نیست هر چند بدیهه‌گویی است (سرمایه‌داری وابسته، همان امپریالیسم نیست!)، اما نشان میدهد که رزمندگان بنا به اقتضای زمان و طرف مورد جدل (وحدت انقلابی در نقل قول اول، پاسخ به یکی از نامه‌ها در نقل قول دوم، جدل با س — چ در سومی) مسایلی را مطرح میکنند که فی الفور و فی المجلس پرداخته شده‌اند ودر کل دستگاه بینشی رزمندگان بعنوان اجزا لاینفک ادغام نگردیده‌اند. یعنی دستگاه بینشی رزمندگان حاصل جمع تعدادی عناصر همگون و ناهمگون است که هر کدام ساز خودرا میزنند. (برای درک بهتر این مطلب، این نقل قول ها را بموازات نقل قولهای قبلی مربوط به انقلاب مورد بررسی قرار دهید.)

و اگر اینک از رزمندگان بخواهیم که "نوع" و مرحله‌ی انقلاب ایران را تعیین کنند، باز دقیقا بهمان دلیل عدم انسجام و بسا گذاشتن راه طفره‌روی، خواهد گفت:

"نوع و مرحله‌ی ((انقلاب))، علیرغم بستگی آن به وضعیت اقتصادی جامعه ((که قبلا دیدیم در نظر رزمندگان معادل است با نظام اقتصادی — اجتماعی حاکم)) بیش از هر چیز و مستقیما تابع روند مبارزه‌ی طبقاتی و وضعیت آن میباشد..."

(اسطرلاب ... صفحه‌ی ۲۲)

بنابراین همه‌ی اظهارات رزمندگان در مورد قانونمندی سرمایه‌داری ایران و... خودمیشود و به هوا میرود: ممکنست جامعه‌ای سرمایه‌داری باشد ولی "روند مبارزه‌ی طبقاتی و وضعیت آن" طوری باشد که "طبقات تحت سلطه" را به قدرت برسانند و ممکنست در جایی هم "نظام اقتصادی — اجتماعی سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم اما بطور نسبی مستقل از آن و دارای همان قانونمندی های سرمایه‌داری اما دارای قوانین و روندهای خود ویژه" وجود داشته باشد، لیکن بدلیل مستقیم "روند مبارزه‌ی طبقاتی و.. "انقلابش دموکراتیک باشد!

می بینیم که هم نظام معنای خود را از دست میدهد و هم نوع: می بینیم که رزمندگان حتی "روند مبارزه‌ی طبقاتی و وضعیت آن" را هم حتی "بطور غیرمستقیم و بعد از همه چیز"، در تعیین نوع و مرحله‌ی انقلاب مورد توجه قرار نمیدهد. در همان زمانها، رزمندگان کل بورژوازی ایران را بعلاوه‌ی خرده‌بورژوازی حاکم (هر چند "ضدامپریالیست") خارج از صف انقلاب و خلق میدانست، ایران را هم سرمایه‌داری میدانست، وباز میگفت انقلاب دموکراتیک است: رزمندگان حتی متدولوژی خود را هم زیر پا میگذارد. اما رزمندگان این را هم پیش‌بینی کرده و برای آنکه نگذارد ما بگوئیم رفقا، این از نظام اقتصادی — اجتماعی ایران و آنهم از وضعیت مبارزه‌ی طبقاتی و صف‌بندی طبقات، چرا انقلاب همچنان دموکراتیک است؟ پاسخ داده بود:

"در شرایط ما و اصولا از زمانیکه انقلاب دموکراتیک بدون بورژوازی جریان پیدا کرده‌اند، یعنی از زمانی که بورژوازی به جرگه‌ی نیروهای ضد انقلاب پیوسته است، از این زمان اساسی ترین موضوع مربوط به تحول انقلابی دموکراتیک، رهبری پرولتاریا و نقش این طبقه در جامعه‌ی بعد از انقلاب "جمهوری دموکراتیک خلق" میباشد." (رزمندگان ۵، صفحه‌ی ۴)

متوجهید؟ علیرغم همه‌ی این حرفها، انقلابات همیشه دموکراتیک اند! و حتی از آن هنگام که بدون بورژوازی و بر علیه بورژوازی صورت گرفته‌اند، باز هم دموکراتیک بوده، هستند و خواهند بود! اما این تحریف تاریخ است. زیرا دقیقا درست از هنگامیکه بورژوازی به نیروهای ضد انقلاب پیوندد، انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. رزمندگان حتی نخواهد توانست یک نمونه‌ی تاریخی نشان دهد که انقلابی دموکراتیک بوده باشد و برضد بورژوازی انجام گرفته باشد. انگلستان، فرانسه، آلمان، روسیه، چین،... کجا؟! انقلاب دموکراتیک (چه بورژوا دموکراتیک، چه

دموکراتیک نوین و چه ...) همیشه مضمون بورژوایی دارد، وظایف بورژوایی دارد، اگر بورژوازی در وضعیتی باشد که بتواند علاوه بر وظایف اقتصادی سرمایه‌داری، وظایف بورژوا-دموکراتیک را نیز بر عهده گیرد (انگلستان، فرانسه) این انقلابی خواهد بود اجتماعی که متعلق به عصر گذشته است. و اگر تاریخا چنین توانی نداشته باشد، باز هم بشیوه‌ی خودش برای خواستهای خود مبارزه خواهد کرد اما از آنجا که در دوره‌ای تاریخی این مبارزه با مبارزه‌ی پرولتاریا برای خواستهای خویش متلازم میشود، و بهمین دلیل بورژوازی با هر اوج انقلابی گامی به عقب بر میدارد، بنابراین پرولتاریا میکوشد رهبری انقلاب را بدست گرفته و آنرا به انقلاب سوسیالیستی ارتقاء دهد (نه اینکه چون بورژوازی ناتوان است، پرولتاریا با تواضع تمام به انجام انقلاب بورژوایی اجتماعی بپردازد.) چنین

بوردی اغلب هنگامی پیش میآید که زیربنای اقتصادی جامعه را سرمایه‌داری تشکیل میدهد و بنابراین ازلحاظ اقتصادی انقلاب بورژوایی صورت گرفته و فقط همین مانده که روبنای سیاسی نیز در اختیار بورژوازی قرار گیرد. پس هم از لحاظ بورژوازی، و هم ازنظر پرولتاریا، در مرحله‌ای انجام یک انقلاب سیاسی امکان وقوع می یابد: بورژوازی برای بدست گرفتن قدرت سیاسی و همگون کردن جامعه‌ی بورژوایی، پرولتاریا برای سود جستن از امکانات این انقلاب در جهت انجام انقلاب سوسیالیستی. آنچه تعیین میکند که آیا پرولتاریا خواهد توانست بدون آنکه ابتدا بورژوازی قدرت را بدست گیرد و سپس توسط پرولتاریا سرنگون شود، به انقلاب خود و به دیکتاتوری پرولتاریا گذر کند، تناسب قوای طبقاتی است و یا "روند مبارزه‌ی طبقاتی". و درست هر هنگام که بورژوازی دیگر بشیوه‌ی خود مبارزه را به پیش نبرد و یا بقدرت سیاسی دست یابد و این قدرت را علیه پرولتاریا بکار اندازد، از آن هنگام انقلاب اجتماعی بطور بلاواسطه سوسیالیستی است. متوسل شدن به عنصر "رهبری پرولتاریا" نیز مشکل رزمندگان را حل نمیکند، زیرا اگر پرولتاریا رهبری انقلاب را بدست گیرد و این انقلاب را علیه بورژوازی و علیه نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری انجام دهد، مجبور نیست که نام انقلابش را دموکراتیک بگذارد و "جامعه‌ی بعد از انقلاب" را جمهوری دموکراتیک خلق بنامد. انقلابی که برهبری پرولتاریا (بخصوص رهبری سیاسی) و بر علیه بورژوازی و متحدینش و بر علیه جامعه‌ی بورژوایی (امپریالیستی یا وابسته) صورت گیرد انقلابی سوسیالیستی است که با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا روند انجام اجتماعی را ادامه میدهد. و چه جالب است که رزمندگان هم میگوید:

"بر هر مارکسیستی روشن است که حاکمیت سیاسی بورژوایی بطورکلی در انقلاب سوسیالیستی نابود میگردد و بجای آن حاکمیت پرولتاریا برای اعمال سیاست پرولتاریایی مستقر میگردد." (همانجا)

اما سئوال ساده‌ای پیش میآید: رفقا، مگر شما "حاکمیت سیاسی" ایران را چه در ابتدای تشکیل سازمان و در برنامه‌تان و چه اخیرا، بورژوایی ارزیابی نکرده‌اید؟! پس چگونه است که میخواهید این حاکمیت را با انقلاب دموکراتیک نابود کنید؟! شما یا باید بر تمامی آنچه درباره‌ی انقلاب ایران گفته‌اید خط بطلان بکشید و یا اینکه اعلام کنید ارزیابی تان از حاکمیت نادرست بوده و این حاکمیت را مثلا "فئودالی"! میدانید و باین ترتیب باز هم مجبورید کل برنامه‌تان را باطل کنید، زیرا بقول خودتان:

"مساله‌ی حاکمیت سیاسی... درهر انقلاب از نقطه نظر مارکسیسم در مرکز قرار دارد. این مساله چه در برخورد با حاکمیت سیاسی موجود و چه در برخورد با حاکمیت سیاسی پس از انقلاب، اولین چیزی است که باید مشخص گردد."

(همانجا)

پس رزمندگان حتی اصول خود را هم نقض میکند.

علاوه بر این بر اساس نقل قولهای فوق میتوان به معمای "جمهوری دموکراتیک خلق" پی برد: از آنجا که انقلاب دموکراتیک "نظام اقتصادی- اجتماعی سرمایه‌داری وابسته" را نابود میکند اما وظیفه‌ی نابودی "حاکمیت سیاسی بورژوایی" بر عهده‌ی انقلاب سوسیالیستی قرار دارد. بنابراین چنین نتیجه میشود که اولا انقلاب دموکراتیک "حاکمیت سیاسی بورژوایی" را دست نخورده باقی میگذارد و در واقع پس از نابودی "نظام اقتصادی - اجتماعی حاکمیت سیاسی بورژوایی پابرجا میماند و بهمین دلیل است که جمهوری دموکراتیک خلق مضمون بورژوایی دارد" و ثانیا از آنجا که "نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری" قبلا نابود شده، و حاکمیت سیاسی "بورژوایی - خلقی" برقرار گشته است، بنابراین بهمین دلیل است که "مبارزه علیه چنین حکومتی" ضرورت که ندارد هیچ، "آنارشیسم" است، چرا که روابط اقتصادی سرمایه‌داری قبلا نابود شده‌اند و باین ترتیب طبق قانون تبعیت "روبنا از زیر بنا"، حاکمیت سیاسی "بورژوایی - خلقی" هم به تبع آن نابود خواهد شد و بعبارت بهتر زوال خواهد یافت!!!

این مارکسیسم نیست، اما "اپورتونیسم" هم نیست، "رویزیونیسم" هم نیست، فقر تئوریک و انقلابیگری استالینی است، نتیجه‌ی اعتقاد به نظریه‌ی استالینی "انقلاب مرحله به

مرحله" است، نه کمتر و نه بیشتر.

برای اینکه این بحث را به پایان ببریم ترجیح میدهیم برخی از نظرات مطرح شده را از زاویه‌ای دیگر مورد تاکید قرار داده و ثابت کنیم که رزمندگان از همان ابتدای تشکیل خود، برنامه‌ی حداکثر (با اصطلاح انقلاب سوسیالیستی) نداشته است:

"برنامه‌ی حداقل ((کمونیستها)) ... برنامه‌ی انقلاب دموکراتیک است. برنامه‌ی حداکثر کمونیستها برنامه‌ی سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی است." (رزمندگان ۵، صفحه‌ی ۱)

"بدون نابودی ماشین دولتی ((که طبق اصول صریح مارکسیسم فقط و فقط کار انقلاب سوسیالیستی است))، بدون نابودی ارتش و بوروکراسی توسط خلق مسلح، انقلاب ((دموکراتیک)) اولین چیزی را که باید نابود کند نابود نکرده است." (رزمندگان ۱، صفحه‌ی ۱۰).

"پرولتاریا ((در انقلاب دموکراتیک)) وظیفه دارد همه‌ی سرمایه‌های وابسته را تحت کنترل خود در آورد و برای همیشه بوجود آنها پایان بخشد." (رزمندگان ۶، صفحه‌ی ۵)

البته

"اینکه سرمایه‌ی وابسته باید نابود گردد بمعنای استقرار یک سرمایه‌داری غیر وابسته نبوده و نیست." (همانجا، صفحه‌ی ۱۱)

زیرا

"بمجرد آنکه بخواهیم وابستگی را از سرمایه و اقتصاد حذف کنیم، سرمایه خود نیز باید ضربه‌ی اساسی بخورد و سلطه‌ی آن درهم بشکند." (رزمندگان ۸، صفحه‌ی ۶)

"استقلال برای طبقه‌ی کارگر نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم و بخاک مالیدن پوزه‌ی امپریالیسم متجاوز ... و تشکیل دولت انقلابی یعنی دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و توده‌های دهقان و زحمتکش شهری ((با جمهوری دموکراتیک خلق)) است که برهبری وی و با برنامه‌ی وی نابودی سرمایه‌داری وابسته ((یعنی کل سرمایه‌داری)) را عملی میسازد." (رزمندگان ۹، صفحه‌ی ۱۲)

و بالاخره

"برای کمونیستها انقلاب ((دموکراتیک)) ما معنایی جز جایگزینی قهری و طبقاتی قدرت سیاسی برای تحول بنیادی در نظام اقتصادی، اجتماعی حاکم بر جامعه‌ی سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم) نمیتواند داشته باشد." (رزمندگان ۱۲، صفحه‌ی ۷، برانتز آخر از رزمندگان است)

نتیجه: برنامه‌ی حداقل رزمندگان عبارتست از انجام انقلاب دموکراتیک، نابود کردن ماشین دولتی، نابودی همه‌ی سرمایه‌ها، ودریک کلام نابودی کل نظام اقتصادی - اجتماعی ایران و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق و انجام تحول بنیادی یعنی تحول ساختاری در این نظام، و بعبارت ساده و خلاصه: انقلاب اجتماعی دموکراتیک حداقل! و طبق تمامی مطالبی که گذشت، حذف برنامه‌ی حداکثر.

رزمندگان دو امکان برای تصحیح بینش خود دارد، یکی اپورتونیستی، و دیگری کمونیستی (بمعنایی که بر سر لوحه‌ی نشریه‌اش نوشته است: دروغ نگفتن). امکان اپورتونیستی اش اینست که روزی و نه در آینده‌ی چندان دور اعلام کند که انقلاب ایران سوسیالیستی است و بعبارت بهتر بنحوی بگوید که انقلاب ایران سوسیالیستی شده است و هر که اعتراض کرد که شما که تا دیروز میگفتید دموکراتیک است. پاسخ دهد که ما همان دیروز هم گفته بودیم که:

"این امکان وجود دارد که استراتژی مبارزه و صف بندی استراتژیک نیروهای اجتماعی ((و بنابراین "نوع" و "مرحله" انقلاب)) تغییر یابد، بدون آنکه نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم دگرگون شده باشد..." (اسطرلاب ... صفحه‌ی ۲۲)

و ادامه دهد که حالا هم نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم عوض نشده و همان سرمایه‌داری است اما مرحله‌ی انقلاب و نوع آن تغییر یافته و سوسیالیستی شده است زیرا...

که ما قبلا نشان دادیم این "زیرا"ها همگی نادرستند. و بخصوص هنگامیکه از این "زیرا"ها بعنوان مستمسک و مفر توجیه‌گری استفاده شود میگوییم این اپورتونیسم است و چپ و راست هم ندارد.

راه دوم اینست که رزمندگان پس از بازبینی عمیق نگرشها و بینش استراتژیک خود، صریحا و صادقانه اعلام دارد: اصولا از هنگامیکه ایران جامعه‌ای سرمایه‌داری شده است، استراتژی انقلاب آن سوسیالیستی بوده و این ما بوده‌ایم که به غلط آنرا دموکراتیک ارزیابی میکردیم و در نتیجه اینقدر سردرگمی برای خودمان و دیگران فراهم آوردیم و تاکتیکهای انحرافی راست روانه درپیش گرفتیم.

و "راه سوم" اینست که همچنان به انقلاب دموکراتیک پای بند باشد، به انقلابی که چه در جامعه‌ی سرمایه‌داری و چه در نظرات

بقیه در صفحه ۲۰

چند پاسخ...

● رفیق ش. الف

۱) سئوال کرده‌ای که چون "پیکار" در شماره‌های اولیه‌ی خود امکان حرکت از سوسیالیسم بسوی سرمایه‌داری را مطرح کرده است پس ایراد رهایی به پیکار در مورد روال تحول جامع سرمایه‌داری به سوسیالیسم سرمایه‌داری وارد نیست.

توضیحا باید بگوئیم که این ایراد نه از دید ما بلکه از دید "پیکار" وارد است. سازمانی که هر چیز جز مکانیسم تاریخی استالین را بعنوان ماتریالیسم تاریخی رد میکند باید جواب دهد که اگر بازگشت از سوسیالیسم به سرمایه‌داری را خلاف بینش تمک خطی استالین میپذیرد پس به چه‌حقی به دیگران که بهمین بینش ایراد دارند تهمت "الحاد" میزند. واقع اینست که ما همانطور که بارها گفته‌ایم ماتریالیسم تاریخی را تاریخا درست میدانیم و نه این که سعی میکنیم فرمولی از آن بسازیم و جوامع را درون آن جا دهیم.

۲) در مورد "شیوه‌ی تولید جمهوری دموکراتیک خلق" که رهایی آنرا "عجیب و غریب" خوانده است سئوال کرده‌ای و گوشزد کرده‌ای که پس از انقلاب اجتماعی انواع شیوه‌ی تولید تا مدتها در کنار هم وجود دارند. این گفته‌ی تو صحیح است و ما نیز جز این اعتقاد نداریم. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، خرده مالکی و شاید در مواردی فئودالی و غیره تا مدتها در جمهوری سوسیالیستی نیز به حیات خود ادامه میدهند و بتدریج جای خود را به شیوه‌ی تولید سوسیالیستی میسپارند. اینها هر یک مشخصات خود را دارند، قوانین خودرا دارند مناسبات تولیدی خاص خود را دارند. ولی "شیوه‌ی تولید دموکراتیک خلق" دیگر چیست؟

۳) در مورد نحوه‌ی برخورد به سایر جریانات کمونیستی و منجمله رزمندگان، همانطور که در متن مقالات آمده است علت را در تناقضات درونی این سازمانها باید جستجو کرد. رزمندگان هنگام شروع کار این امید را ایجاد میکرد که عناصری از تفکر را در درون خود دارد و میکوشد پا از دایره‌ی خط ۳ معروف بیرون گذارد. ولی همانطور که دیده شد بعلت فقر تئوریک و نداشتن شهامت لازم هر بار که مورد تعرض سایر جریانهای مائوئیست قرار گرفت فورا تند یک گام کند چندین گام بعقب برداشت و استغفار کرد. عنصر تفکر که میتوانست عامل مثبتی باشد بدین ترتیب در جهت ممکن خود یعنی درهم کوبی و متناقض گوئی درآمد، و بالاخره خود را بکلی خلاص کرد و ترجیح داد در همان دامن خود فریب خط ۳ محبوس و محفوظ بماند.

در اینحال طبیعی است که برخورد ما در طول زمان با این جریان تغییر میکند. ما از ابتدا تصمیم نمیگیریم با یک جریان چگونه برخورد کنیم. نوع برخورد ما بستگی مستقیم به ماهیت و تحولات یک جریان دارد.

در مورد رزمندگان - متاسفانه - این سیر جهت قهقرایی داشته است بطوریکه امروز تشخیص خط فارق آن از "پیکار" برای ما و شاید برای هواداران آنها - مشکل باشد. راستی علت اینکه اینها هنوز دو جریان هستند چیست؟ آیا تفاوتی با هم دارند؟

● رفیق ر. مازندران

۱) نوشته‌ای که ما در مقدمه‌ی کتاب فورماسیونهای اقتصادی ماقبل سرمایه‌داری گفته‌ایم: "ترتیب نوشته‌های مارکس بر حسب پیچیده‌تر بودن نظامهاست و نه تسلسل زمانی مکانیکی" و سپس اظهار کرده‌ای که: "مگر خلاف اینست که درجه‌ی پیچیدگی و تکامل نظامها بر حسب زمان مترتب شده است."

سخن تو علی الاصول درست است و مغایرتی با گفته‌ی ما ندارد. طبیعی است که مثلا فئودالیسم از برده‌داری پیچیده‌تر است و بهمین لحاظ پس از آن میآید. بحث ما اینست که مثلا هنگامیکه کمون اولیه منحل میشود و فورماسیونهای مختلف در نواحی مختلف از آن بیرون میآید (نظام سنتی آسیایی، ژرمنی، برده‌داری) و بعد هر یک از اینها تحولات خود را میکنند که این تحولات بر حسب خصوصیات مختلف جوامع، حرکت آنها، تاریخ آنها، محیط و اقلیم آنها، جغرافیای آنها تعیین میشود و هر کدام سرعت و شتاب خاص خود را دارد چه بسا بعد از هزار سال جامعه‌ای چند بار تحول کرده و جامعه‌ای

دیگری حرکتی نقدری بطی بوده است که هنوز دچار دگرگونی کامل نشده است. حال اگر یک نظم زمانی بایی برای بررسی در یک زمان واحد مقاطع مختلف را ببینیم. و یا بر عکس ببینیم که مثلا فئودالیسم در جامعه‌ای منسوخ میشود و سرمایه‌داری بوجود میآید و حال آنکه در جامعه‌ای دیگر هنوز نظام آسیایی وجود دارد. سرمایه‌داری و نظام آسیایی در این مثال همزمان هستند ولی هم عهد نیستند. مارکس بدرستی برای نشان دادن سیر ماتریالیسم تاریخی عده‌ها را مورد توجه قرار میدهد.

۲) توضیح سئوال تو در مورد استحاله‌ی شعار انقلاب بورژوا دموکراتیک به رهبری طبقه‌ی کارگر به انقلاب سوسیالیستی در روسیه محتاج یک مقاله‌ی مفصل است همینقدر بگوئیم که این امر با توجه به تئوری انقلاب مداوم قابل توضیح است. قبل از انقلاب فوریه حاکمیت سیاسی در دست بورژوازی نبود. انقلاب فوریه این مهم را به انجام رساند.

۳) در مورد مارکسیست بودن یا نبودن استالین با تاسف باید گفت که طرح سئوال باین شیوه و مقوله‌بندی در این زمینه برخوردی سطحی خواهد بود. ما نظر خود را نه در یک کلام بلکه بطور مفصل راجع به استالین و مائو و انحرافات عمیق آنها نوشته‌ایم. امیدواریم آنها بقدر کافی گویا باشد.

● رفیق:

۱) پرسیده‌ای که اظهار نما در مورد امکان بوجود آمدن یک صورتبندی جدید در حرکت از سرمایه‌داری به سوسیالیسم مربوط به بعد از انقلاب سوسیالیستی میشود یا قبل از آن. این اظهار خاص ما مربوط به بعد از انقلاب سوسیالیستی میشود. ما در مورد امکان قبل از آن خود بحثی نکرده‌ایم و تا آنجا که میدانیم در ادبیات کمونیستی نیز بحثی پیرامون آن نشده است ولی بهرحال بنظر میرسد که مساله بسیار مهمی باشد. سئوال تو برای ما بسیار قابل تعمق است و شاید جواب تحولات پاره‌ای از کشورهای اروپای شرقی را که در آنها انقلاب سوسیالیستی بمعنای واقعی نشده و مناسباتی شبیه شوروی دارند را بتوان در برخورد بهمین سئوال یافت.

۲) اشاره‌ی ما به "شرمساری" رزمندگان در انتقاد از خود در مورد جنگ، بیجا و مناسبی نیست. اما این امر شاید ما را از این سود که به مکانیسم این "انتقاد از خود" که آنرا در نقدهای اخیر بر رزمندگان مطرح کرده‌ایم توجه نشود. شما به نوشته‌های خود رزمندگان در مورد "رای‌کشی" توجه کنید تا ببینید این انتقاد از خود است یا انتقاد از دیگران سازمان.

● توضیح

تذکر برخی از رفقا در مورد "استقرار سوسیالیسم" در شوروی و اروپای شرقی صحیح است. "عبارت صحیح در پاراگراف آخر از مقاله‌ی اعتصابات کارگری در لهستان (۴)، "طلیعه‌ی سوسیالیسم در این کشورها" است. ●

مجاهدین خلق و...

جلوگیری شود.

اما همانطور که گفتیم ما به تصمیم کنفدراسیون از آقای رجوی را داریم. و بدون تعریف کردن از مبارزات خود را... قصد ما این بود که نشان دهیم، این لغزش‌ها ما برای تنها در مصاحبه‌ی آقای رجوی هماهنگی دارد و یک پیام را میدهد. "جناح مغلوب" حاکمیت "رادیکالیزه" میشود. کمونیستها با یک موج رانده میشوند، سئوالها بلاجواب میمانند و...

ما بر خلاف مجاهدین معتقد نیستیم که با بستن یک مساله خود را در همه‌ی جوانب سیاه دهد و همه‌ی آثار سوء اجتماعی خود را ظاهر کند تا قابل برخورد باشد. ما نخواهیم به مسائل به محض آنکه ظهور کردند برخورد کنیم تنها از عوارض سوء اجتماعی آنها جلوگیری کنیم. ما نمیخواهیم شاهد کراتیش به راست مجاهدین و برداشتن گامهایی در این راه باشیم و بعد آنها انتقاد کنیم که راست شده‌اند. اینها در آرمان انتقادی ما زنده و دوستانه نیست خود ارضا کننده است. ما میخواهیم با مجاهدین چنین برخوردی داشته باشیم. برخورد مسئولانه نظر ما اینست که به مجاهدین و هواداران آنها هشدار داده شود کدامیک از این مسیر منافع توده‌های مردم نیست. بنظر "جناح مغلوب" است. توجیه راست‌ها و سرکوفت زدن به چپ‌ها بنفع کیست؟ جواب با مجاهدین است. جواب با همه‌ی انقلابیون است.

رزمندگان...

رزمندگان، بهیچ جا بند نیست. و در این حالت دلیری و با در هوایی. فقط یک تم شعارت صحیح در نوشته‌های رزمندگان در این مورد باقی میماند:

"رزمندگان... در بند الگوی "انقلاب دموکراتیک" متعارف... نمیمانند"
(اسطرلاب... صفحه‌ی ۶)

بررسی نقد ما هم همین را نشان میدهد. آیا این "انقلاب دموکراتیک نامتعارف" ظاهرا از همان تعارف‌هاست!

ادامه دارد

زنده باد اتحاد زحمتکشان ایران و عراق علیه جنگ و تجاوز

پاسخ به یک نامه، یک نظریه

"تدارک انقلاب سوسیالیستی" تخیل یا واقعیت

در رهایی شماره‌ی ۶۱ نامه‌ی یک مبارز را بهمراه انتقاداتی پیرامون پاره‌ای از جوانب آن منتشر ساختیم. در جواب به انتقادات ما، نویسنده‌ی نامه پاسخی ارسال داشته است که در ذیل، این پاسخ بهمراه نقطه‌نظرهای ما خواهد آمد. لازم بتذکر نیست که هم نامه و هم جواب به آن مسایلی را مطرح میکنند که بحث و تبادل نظر پیرامون آنها را از مسایل مبرم جنبش کمونیستی ایران میدانیم. چه نکات ارائه شده صرفا نظر یک فرد نیست و بخشی از نیروهای چپ را شامل میشود، و بهمین جهت است که ما این پولمیک استقبال کرده و آنرا کمکی به خروج از محدوده‌ی بحث‌های معمولا سترون رایج در محافل چپ میدانیم. اهمیت ویژه‌ی این بحث‌ها در پیدا کردن راه‌حلهای واقعی در مقابل مسایل مشخص اجتماعی است. مساله‌ای که در اهمیت آن مبالغه نمیتوان کرد.

سازمان وحدت کمونیستی

در تاریخ ۵۹/۱۰/۴ نامه‌ای تحت عنوان "سئوال از نیروهای چپ و مترقی" برای نشریه سازمان سیاسی ایران فرستادم. خوشحالیم که سازمان شما که یکی از گیرندگان آن نامه بود دومین سازمان سیاسی است که نامه‌ی مرا در ارگان خود منتشر کرده و نظرات خود را در برخورد با آن نامه نیز همراه با آن بیان کرده است. نخستین سازمان سیاسی که این نامه را منتشر کرد "اتحاد چپ" بود که مقاله‌ای هم تحت عنوان "دموکراسی و طبقه‌ی کارگر" در شماره‌ی ۴۳ نشریه‌ی ارگان خود داشت. مضمون این مقاله در واقع پاسخ غیرمستقیمی بود به نامه‌ی من و مجموعا حکایت از تائید خط فکری مطرح شده در نامه‌ی من میکرد: یعنی اینکه دموکراسی ارث پدر بورژوازی نیست، دستاوردی تاریخی است حاصل مبارزات مستمر و خونبار بشریت مترقی از جمله و بویژه طبقه‌ی کارگر. بنابراین دفاع از دموکراسی در درجه‌ی اول وظیفه‌ی نیروهایی است که مدعی دفاع از طبقه‌ی کارگر، از تشکل و سازمان یابی این طبقه برای برانداختن سرمایه‌داری و تحقق بخشیدن به سوسیالیسم هستند. اما جواب شما چیز دیگری است که اگر با آن برخورد متقابل نشود به هدف من از نگارش و ارسال آن نامه برای سازمانهای سیاسی - که دامن زدن به بحث مستقیم درباره‌ی برخی از مسایل بنیادی جنبش انقلابی ایران بود - برآورده میشود و نه پاره‌ای از شیوه‌های برخورد بظاهر حق بجانب اما درحقیقت ناشی حقانیت که منزه طلبی مکتبی را سپری برای پوشاندن ناتوانیهای ذاتی در برخورد با واقعیات و در ارائه‌ی راه صحیح به انبوه خلایقی که آوار دهل را ازدور شنیده‌اند میکند، بحد کافی شناخته خواهد شد. راستی اینست که هدف اساسی از نگارش آن نامه شکستن "تابو"یی بود که سالهای سال است که بر جنبش چپ ایران حاکم است، یا دقیقتر بگویم، شکستن "تابو"یی که به دلیل وجود جریان های بیشتر تئوریک چپ در ایران بر جنبش انقلابی ایران، بویژه در بین نسل جوان این کشور، حاکم است. آن "تابو" این است که صرف وجود افکار چپ و انتساب خود به مکتبی که چپ در جهان بدان شناخته شده است گویی به هر نوع سیاست، به هر نوع طرز برخورد با واقعیات اجتماعی، به هر نوع استراتژی و تاکتیک مدون، (یا به هر نوع بی برنامگی و نداشتن استراتژی و تاکتیک مشخص) حقانیت تاریخی میدهد چندان که دیگر جای چون و چرایی باقی نماند، چندانکه دیگر

این مساله مطرح نباشد که مدعیان رهبری جریان های چپ خود و مجموعه‌ی نیروهای دنیا ـ له‌رو خویش را دارند واقعا بکدام سمت میبرند و به نهانه‌ی تدارک آینده‌ای درخشان چه مصیبتی را احتمالا بر جامعه تحمیل میکنند. هدف این بود که چپ با آنچه بنام نیروهای چپ و مترقی ایران شناخته شده است، سرانجام در برابر چند پرسش اساسی قرار گیرد و مجبور شود به آنها پاسخ گوید، آنهم در روندی از پرسش و پاسخ که جای طفره رفتن، لفاظی کردن، متافیزیک انقلابی را وسیله‌ای برای فرار از واقعیات و سرپوش گذاردن بر ناتوانی در شناخت هدفهای عمومی جنبش انقلابی و در بسیج توده‌ها به‌گرد آنها برای اعتلا جنبش قرار دادن و نداشتن پاسخ های صریح و روشن در برابر مسایل باقی نماند. گمان میکنم که نحوه‌ی برخورد شما با نامه‌ی من زمینه‌ی چنین روندی از پرسش و پاسخ را فراهم کرده باشد، و این حتی اگر در یک بحث انفرادی با نیروهای چپ سرانجام به ضرر من تمام شود اما مجموعا به سود جنبش است و همین به من قوت قلب میدهد که بحث را با صراحت بیشتری با شما دنبال کنم.

شما پاسخ خود را با اشاره به برخورد قبلی تان با جریانهای دموکراتیک، بویژه جریان کانون نویسندگان ایران، آغاز کرده‌اید. اولا طرح مساله‌ی کانون در پاسخ نامه‌ای که به کانون ارتباطی نداشت هیچ دلیل و محمل قانع کننده‌ای ندارد جز همان حکایت همیشگی که: "نگفتیم حق با ما بود"؟ ثانیا کانون، بویژه در سالهای رویارویی اش با رژیم شاه، مجمعی دموکراتیک بود که مبارزه در راه آزادی اندیشه و بیان را وسیله‌ای برای شکستن سد خفقان و اختناق آریامهری قرار داد و با مهارت قابل تحسینی توانست این مبارزه‌ی دائما محدود و مشخص را تبدیل به مجملی برای حرکت هدفهای کل جنبش کند و از این رهگذر خدمتی شایسته به جنبش انقلابی ایران کرد. به بر خلاف نظر شما، که در انتقادهای قبلی تان از حرکت کانون نیز مستتر بود، کانون هیچگاه ادعای آن نداشت و نمیتوانست و نمیبایست داشته باشد که بدیلی چپ برای مجموعه‌ی جنبش ارائه دهد. این کار سازمانهای سیاسی بود که با شکسته شدن جو خفقان از طریق مبارزات دموکراتیک وظیفه‌ی اساسی خود را که ارائه‌ی بدیلی مناسب برای مجموعه‌ی جنبش بود انجام دهند که متاسفانه انجام ندادند. نه تنها انجام ندادند بلکه پس از پیروزی جنبش بر رژیم شاه بیشتر آنها سعی خود را عملا معطوف به تضعیف کانونهای دموکراتیک، کشاندن اختلافات گروههای سیاسی به درون آنها، از بین بردن یکپارچگی آنها و نهایتا بی اثر کردن کانونهای دموکراتیک بعنوان نهادهای مبارزاتی کردند و بدینسان مجموعه‌ی جنبش را از یکی از بازوها یا محمل های توانمند و موثر خود محروم ساختند. اگر قرار باشد روزی به مساله‌ی کانونهای دموکراتیک در این کشور و رابطه‌ی آنها با سازمانهای سیاسی یا با هدفها و منافع عام جنبش رسیدگی شود همین مساله است که باید مورد توجه قرار گیرد. و در آنصورت این برخی از سازمانها و گروههای سیاسی اند که باید پای میز محاکمه کشانده شوند و پاسخگو باشند نه کانونهای دموکراتیک. بگذریم.

شما میگوئید "روشن نبودن بدیل در ذهنیت بمعنای فقدان بدیل در عینیت نیست، همانگاه که در ذهن علیه مثلا رژیم شاه مبارزه میشود در عین در واقع برای چیز دیگری، برای رژیم دیگری مبارزه می شود ..."

این سخنی است درست، اما رابطه‌ی این سخن با نامه‌ی من چیست؟ آیا مقصودتان اینست که من یعنی نویسنده‌ی نامه با طرح پرسشهای خودم ناآگاهانه خواسته‌ام رژیم دیگری را به شما القاء کنم؟ چه نوع رژیمی را؟ شما کمی پائین تر به این پرسش پاسخ میدهید چرا که مینویسید: "این توصیه‌ای است که بدون تردید نتیجه‌ای جز آنکه درگذشته به بار آورد به بار نخواهد آورد یعنی حتی در صورت پیروزی موجب جایگزینی یک رژیم سرکوبگر با رژیم سرکوبگر دیگری میشود" پس در واقع شما مرا متهم میکنید که ناآگاهانه و "بدون درک قانونمندی حرکت جامعه‌ی طبقاتی" در ذهن حسن نیت دارم اما در عین حال میخواهم یک رژیم سرکوبگر را جانشین رژیم سرکوبگر فعلی کنم. بسیار خوب، اما بگوئید از کجا و چگونه باین نتیجه‌گیری رسیده‌اید؟ چه چیز مشخص در نامه‌ی من هست که شما را باین نتیجه‌گیری رسانده است؟ من از شما و از مجموعه‌ی چپ مستقل پرسیده‌ام که آقایان بدیل شما برای اوضاع کنونی چیست؟ آیا این بدیل سوسیالیستی است؟ اگر هست دلایلش را آشکارا بگوئید و من و خلق الله را هدایت کنید که به این دلایل مشخص، هم اکنون باید در ایران نظامی سوسیالیستی بمعنای لغو مالکیت خصوصی و استقرار کامل مالکیت اجتماعی برقرار کرد و حکومت را فقط بدست طبقه‌ی کارگر سپرد. اگر چنین نیست آنرا هم بگوئید. بگوئید که پس چیست و چگونه بدیلی را میطلبید؟ من البته گفته‌ام که امکان برقراری فوری و بیواسطه‌ی سوسیالیسم بمعنایی که در فوق بدان اشاره شد وجود ندارد، و این هرگز به معنای عدم امکان تاریخی برقراری سوسیالیسم نیست. و گفته‌ام که "تنها راه نجات کشور و جنبش انقلابی ایران وحدت و یکپارچگی همه‌ی نیروهای مترقی در برابر نظام حاکم برای پاسداری از دستاوردهای به باد رفته‌ی جنبش انقلابی ایران و ارائه‌ی برنامه‌ی واقعبینانه‌ای در جهت بازسازی ملی است. این برنامه باید با الهام از نارضایی عمیق توده‌ها بر محور خواستهای دموکراتیک، تثبیت حق مالکیت مردم و حق تعیین سرنوشت خلقهای ایرانی، احیا اقتصاد ایران و تضمین استقلال ملی تنظیم شود..." برنامه‌ای که بدان اشاره میشود بیشتر یک برنامه‌ی مبارزاتی برای متشکل تر کردن،

منسجم تر کردن و سرانجام نجات جنبش چپ از سرکوب حتمی الوقوع آینده است تا یک برنامه‌ی بدیل برای بدست گرفتن قدرت. اما فرض کنیم که ما را از این حد فراتر گذاشته بخواهیم موضوع بدیل قدرت را مطرح کنیم. آیا سخن از برنامه‌ای که محور اصلی آن "حق حاکمیت مردم و حق تعیین سرنوشت خلقها و بازسازی اقتصاد ایران و تضمین استقلال ملی" است بمعنای "جایگزینی یک رژیم سرکوبگر با رژیم سرکوبگر دیگری" است؟ راستی این چه طرز استدلالی است که گریبانگیر چپ ایران شده است؟ چرا باید در برابر هر حرفی و سخنی نخستین عکس العمل شما چماق تکفیر مکتبی باشد؟ چون این چیزی نیست جز چماق تکفیر مکتبی. چگونه است که شما از چماق تکفیر جمهوری اسلامی و حامیان استالینیست آن یعنی حزب توده می‌زنید اما عکس العمل خودتان هم در برابر انتقاد دیگران چیزی جز این نیست؟

شما میگوئید: "ما نیز معتقد نیستیم که از هم اکنون میتوان انقلاب سوسیالیستی کرد. بعکس، ما معتقدیم که این دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی است... قبل از وقوع این انقلاب سوسیالیستی انقلابهای متعددی ممکن است بوقوع بپیوندد که زمینه سازی و شرکت فعال کمونیستها در آن مطلقا ضروری است. اولا تدارک انقلاب سوسیالیستی "مشخصا" و در رابطه با مسایل ایران یعنی چه؟ اگر نخواهید فقط در حد کلی گویی باقی بمانید، اگر قادرید به مسایل مشخص ایران برای تدارک انقلاب سوسیالیستی پاسخ بدهید، لطفا بفرمائید که چه کار باید کرد؟ چه کار باید کرد که کشور سقوط نکند. به دامان این یا آن ابر قدرت نیفتد و در عین حال جنبش اعتلا یابد و طبقه‌ی کارگر بتواند بعنوان یک طبقه متشکل تر شود، سازمان یابد و تبدیل به بدیلی برای قدرت سیاسی شود؟ اینست سئوال مشخص من و به این سئوال با پاسخهای کلی "تدارک انقلاب سوسیالیستی" نمیتوان برخورد کرد. باید پاسخ مشخص داد. ثانیا اگر درست است که قبل از "انقلاب سوسیالیستی انقلابهای سیاسی متعددی ممکن است بوقوع بپیوندد که زمینه‌سازی و شرکت فعال کمونیستها در آن مطلقا ضروری است" لطفا بفرمائید چه نوع انقلابهای سیاسی؟ و شما کمونیستهای ایران با چه برنامه‌های مبارزاتی یا با کدام بدیل مشخص حکومتی آماده‌ی وارد شدن در این صحنه هستید؟ شما در این میان توده را به گرد چه چیزی میخواهید جمع کنید؟

بیم آن میرود که شما هیچ پاسخی برای این پرسشها نداشته باشید و پاسخ شما فقط کوشش برای "عدم استقرار حاکمیت" باشد. چرا که "جدال قدرتهای حاکم میتواند شرایطی را فراهم آورد که هیچ جناحی حاکمیت مطلق پیدا نکند..." آیا این "مبارزه بخاطر مبارزه" نیست که شما مرا به آن متهم کرده‌اید؟ از این گذشته، کوشش برای "عدم استقرار حاکمیت" اگر همراه با ارائه‌ی دورنمای روشنی از تثبیت وضع اجتماعی - دورنمایی که از خواستهای کنونی توده‌ها از یکسو و خط حرکت تاریخی جامعه از سوی دیگر الهام بگیرد - نباشد آیا ممکن نیست که خطر سقوط قطعی کشور و برآمدن مجدد فاشیسم را در برداشته باشد؟ آیا معنای حرف شما در شرایطی که هیچ نوع دورنمای مشخص از جانب چپ منتقل ارائه نمیشود آن نیست که فقط نبود یک قدرت مستقر ایده‌آل شماست؟ و مرز این سخن با هرج و مرج طلبی در کجاست؟ در صورت ادامه‌ی این وضع و کشانده شدن کشور به حالت کامل آشوب و فقدان هرگونه ثبات آن کدام چپ متشکل مستقل با برنامه‌ی سازمان یافته‌ی متحدی است که خواهد توانست در لحظه‌ی تاریخی جانشین قدرت شود؟ آیا چنین چیزی وجود دارد؟ اگر هست بما هم نشان بدهید.

در هر صورت، به گمان من، مساله‌ی برنامه‌ی مبارزاتی و برنامه‌ی حداقل مجموعه‌ی جنبش چپ و مترقی بعنوان بدیل اجتماعی - سیاسی در شرایط کنونی همچنان به قوت خود باقی است و نیروهای مستقل چپ و مترقی ایران اگر خواهان اعتلای جنبش و نجات موجودیت خود هستند باید باین مساله پاسخ مشخص بدهند. بدیهی است همچنان که گفتم محور اصلی چنین برنامه‌ای از یکسو خواستهای عمیق جنبش انقلابی ایران و از سوی دیگر دورنمای تکامل اجتماعی بایدبر تاریخی جامعه‌ی ماست. مهم اینست که مجموعه‌ی جنبش مستقل چپ بر سر ضرورت چنین برنامه‌ی متحدالمآل و خطوط کلی آن توافق اصولی داشته باشد. در اینصورت نوشتن و مشخص کردن جزئیات آن در حول محور فوق بر خلاف تصور شما، کار دشواری نیست.

به امید پیروزی جنبش انقلابی ایران

۶۹/۱۱/۱۰

★★

قبل از شروع بحث لازم می بینیم به چند نکته اشاره کنیم.

۱) درجواب ما به نامه‌ی اول نویسنده در رهایی شماره‌ی ۶۱ هیچ جا نکته‌ای که دال بر این باشد که ما معتقدیم نویسنده‌ی نامه خواهان برقراری سوسیالیسم نیست وجود ندارد و اگر چنین شبهه‌ای آفریده باشد بدین ترتیب تصحیح میشود. در حقیقت اگر چنین بود ما نه نامه را چاپ میکردیم و نه خود را موظف بطرح نقطه نظرات خود میدیدیم. در این کشور فراوانند تعداد کسانی که از زاویه‌ی غیر سوسیالیستی به مسایل دموکراتیک و اجتماعی مینگرند. پولمیک با چنین افراد و جریاناتی از جمله وظایف ما نیست. حداکثر میتوان این جریانات را افشاء کرد و نه با آنها پولمیک کرد. ما از این نقطه نظر حرکت کرده‌ایم که ببینیم بخشی از نیروهای خواهان سوسیالیسم چه میگویند و ایرادات نظریات

آنها ـ البته از نقطه نظر ما ـ چیست.

۲) هر صاحب نظری که مطلبی را عنوان میکند قاعدتا باید این نکته را بپذیرد که مطلب عنوان شده مورد بحث قرار خواهد گرفت و کسانیکه عینا آنگونه نمی اندیشند نکات اشکال آنرا مطرح خواهند کرد و کل یا بخشی از نظر را رد یا قبول خواهند کرد. طبیعی تر از این نمیتوان اندیشید. بنابراین سئوال ودرحقیقت ایراد نویسنده‌ی نامه بما که گویا با نشان دادن ایرادات نظریات ایشان قصد متهم کردن ایشان را داشته‌ایم بطوریکه اظهار میدارد:

"آیا مقصودتان اینست که من یعنی نویسنده‌ی نامه با طرح پرسشهای خودم ناآگاهانه خواسته‌ام رژیم دیگری را به شما القاء کنم."

و یا:

"پس در واقع شما مرا متهم میکنید که ناآگاهانه و بدون درک قانونمندی حرکت جامعه‌ی طبقاتی در ذهن حسن نیت دارم اما در عین حال میخواهم یک رژیم سرکوبگر را جانشین رژیم سرکوبگر فعلی کنم."

بکلی ناوارد است و در حقیقت به شیوه‌ای غیر دموکراتیک جلوی بحث را میگیرد. این برخورد که اگر شما سخن مرا رد کنید و یا نشان دهید که عاقبت مشی مورد پیشنهاد من به سرانجام خوبی نمیرسد، در حقیقت مرا متهم کرده‌اید که خواسته‌ام جنبش را به نابودی بکشانم، اگر از جانب یک فرد بیگانه با پولمیک و مباحث سیاسی عنوان شود قابل فهم است. در این صورت باید به آن فرد توضیح داد که رفیق عزیز از آنجا که هیچکدام از ما پیامبر نیستیم و تمام عوارض و اشکالات همه‌ی نظریات را نمیدانیم لذا این وظیفه را در قبال هم و در قبال جنبش داریم که ایرادات نظریات یکدیگر را بازگو کنیم باین امید که اگر تفاهم وحسن نیت وجود داشته باشد این ایرادات مرتفع شود ونه اینکه اگر ثابت شد ویا حتی گفته شد که اشتباه میکنیم چماق تکفیر را بلند کنیم و بگوئیم که پس تو مرا متهم میکنی که میخواهم پدر جنبش را در آورم! آری، یک فرد ناآشنا به مباحث سیاسی میتواند اینطور احساساتی برخورد کند و توضیح فوق هم برایش کافی خواهد بود ولی نویسنده‌ی نامه ناآشنا باین مسایل نیست و بنابراین برخوردش بما که گویا او را "متهم کرده‌ایم"، یک برخورد غیردموکراتیک، غیردوستانه و بازدارنده‌ی بحث است. معنای مخفی آن اینست که کسی جرات نکند بدیگری بگوید اشتباه میکنید چون در اینصورت مخاطب را "متهم" کرده است که میخواهد "یک رژیم سرکوبگر را جانشین رژیم سرکوبگر فعلی" کند.

۳) دلیل ما در یادآوری ایرادات کانون نویسندگان قبل از انقلاب برخلاف استنتاج نویسنده‌ی نامه این نبود که بگوئیم "نگفتیم حق با ما بود؟". این حق مسلم یک جریان سیاسی است که هنگامیکه بر خلاف جریان شنا میکند و ایرادات یک حرکت سیاسی را باز میشمارد و اعتراضات و اتهامات مخالفین را آگاهانه تحمل میکند. هنگامیکه با گذشت زمان با همان ایرادات از طرف عده‌ای تکرار میشود (مثل مشی مورد پیشنهاد رفیق نویسنده‌ی نامه) و یا اینکه بر عکس عده‌ی دیگری چنان نعل وارونه میزنند که گویی از اول چنین میگفته‌اند (مثل حزب توده) به گذشته استناد کنند. خیلی بی لطفی است که این استناد به گذشته برای نشان دادن صحت یا عدم صحت یک مشی را بحد "نگفتیم حق با ما بود؟" تنزل دهیم. آیا ما حق نداریم نوشته‌های دو سال و اندی پیش حزب توده را که در لاس زنی با لیبرالها گوی سبقت را از همگان ربوده بود با مطالب کنونی آنها مقایسه کنیم؟ آیا ما حق نداریم اظهارات خود را در آنزمان در رد همکاری با لیبرالها و در نشان دادن تفاوت ماهوی بین آزادیخواهی لیبرالی و کمونیستی یادآوری کنیم و اعتقاد خود را به ادامه‌ی همین مشی تذکر دهیم؟ اگر جواب مثبت است، که قاعدتا رفیق نویسنده‌ی نامه هم در این مورد ـ یعنی در مورد برخورد به حزب توده ـ با ما موافق است، چرا ما نمیتوانیم به رفیق نویسنده‌ی نامه، برخی اشتباهات دیروز یک جریان متشکل از بسیاری از عناصر مترقی و تکرار آنها از جانب وی ـ و عده‌ای دیگر ـ را نشان دهیم؟ چرا باید با تنزل بحث به سطح دیدی راست میگفتیم و نظایر آن جلوی این بحث آموزنده که تجربه‌ی یک انقلاب هم پشتوانه‌ی آنست گرفته شود؟ بهرحال این نکات هم خلاف انتظار و خلاف ایجاد زمینه برای یک بحث خلاق است. ما صمیمانه امیدواریم که همه‌ی ما همواره و بخصوص در مباحثی باین حد جدی از برخورد هیجانی و غیر دموکراتیک اجتناب کنیم و این امکان را برای مخاطبین خود بوجود آوریم که نظرات و انتقادات خود را مطرح کنند. همواره این مجال هست که ثابت شود که انتقاد یا انتقاداتی ناوارد بوده است. و همواره این امکان نیز هست که طرح کننده‌ی یک نظر متوجه‌ی خطاهای خود بشود.

۴) ما در پاسخ قبلی و نوشته‌های متعدد دیگر دید خود را از انقلاب ایران نوشته‌ایم. این بحث که آیا دید ما درست است یا نه ـ که طبیعتا فکر میکنیم درست است ـ جایش در اینجا نیست. اگر کسی نظری در صحت و سقم این دید دارد میتواند مشخصا ارائه دهد و ما نیز مسلما جواب خواهیم داد. بحث این نوشته این است که پیشنهادات نویسنده درست هستند یا نه. ما در جواب خود نشان داده‌ایم که این پیشنهادات در صورت اجرا علیرغم خواست نویسنده سرانجام خوبی نخواهند داشت. ما میتوانیم در نقد این نظریات درست گفته‌ایم ویا اشتباه کرده‌ایم که میتواند مورد بحث قرار گیرد

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

ولی این مساله ابدا ربطی باین امر که پیشنهادات قبلی خود ما درست بوده‌اند نیز نبوده‌اند، ندارد.

نزد ما در مورد مرحله‌ی تدارک انقلاب سوسیالیستی میتواند از نقطه نظر افراد مختلف درست یا نادرست، کلی یا مشخص باشد. این قابل قبول است ولی حتی نادرستی آنها - یا کلی بودن آنها بنظر نویسنده‌ی نامه - مطلقا بمعنای درستی نظرات ارائه شده توسط نویسنده‌ی نامه نیست. بنابراین یک برخورد - آنهم برخورد چند خطی غیر روشن - به نظرات ما هنگامی که نویسنده‌ی نامه از نظرات خود دفاع میکند هیچ کاری بجز خلط مبحث نمیتواند انجام دهد. نویسنده حتی اگر ثابت میکرد نظریات ما نادرست است یک ذره هم به اثبات نظریات خود کمک نکرده بود. حداکثر همه می فهمیدند که هم ما نادرست میگوئیم و هم رفیق! چرا نویسنده خود را موظف میبیند که ده‌ها سئوال - که بنظر ایشان ما جوابی برای آنها نداریم - مطرح کند. فرض کنیم ما جوابی نداشته باشیم. این امر چه چیزی را ثابت میکند. نادرستی حرف ما و یا درستی حرف ایشان را؟ ما بر این نکات عمدا پافشاری میکنیم چون سطح مباحث و نیز خواست طرفین جدل را در این حد میدانیم که انتظار داشته باشیم مباحث را درهم و مخلوط نکنیم و بگذاریم که عنصر اساسی مورد بحث شکافته شود.

۵) اما قبل از اینکه به عنصر اساسی بپردازیم این تذکر را نیز ضروری میبینیم که ما نیز بهمان حدی که رفیق نویسنده مینویسد از سردرگمی و تشتت و بی برنامگی چپ ناراحت هستیم و واقف هستیم که چه فرصتهای مناسبی از دست رفته است. ما ارزش ویژه‌ی کوشش برای راه‌یابی را درک میکنیم اما آنچه که بنظر میرسد در این زمینه‌ی خاص مساله‌ی عمده‌ایست تفاوت نظرات ما و رفیق نویسنده در تبیین علل این سردرگمی و تشتت است.

این تفاوت نظرها، این ریشه‌یابی های متفاوت لاجرم ما را به نتایج متفاوتی در مشی و برنامه و یا در نحوه‌ی درمان بیماری میکشاند. در این زمینه توضیح میدهیم.

رفیق نویسنده‌ی نامه هیچ جا به روشنی به ذکر این علل نمیپردازد. بلکه با تاکید بر این امر که گویا یک برنامه‌ی مشخص - اگر تدوین شود - میتواند نیروهای چپ و انقلابی را متحد گرداند بطور غیر مستقیم چنین میفهماند که گویا درد در اینجاست. دردا این است که هیچ تیر پاک خورده‌ای بفکر این نیفتاده است که رئوس یک برنامه را مشخص سازد تا چپ متحد شود. ما بعدا در همین نوشته برخی از نکات مطروحه توسط رفیق را خواهیم شکافت ولی در اینجا باید بگوئیم که این برداشتی کم دامنه از علت تشتت و سردرگمی است و لاجرم یک برخورد کلا ولونتاریستی (اراده‌گرایانه) را نیز در حل مشکل بدنبال دارد. بنظر ما چنین نیست. علل تشتت و سردرگمی چپ بخشی ذهنی هستند و بخشی ریشه در عینیات جامعه دارند. بدآموزیها، کژ آموزیها و تعلق به تحلیلهای "برون مرزی" فقط به برکت وجود زمینه‌های عینی قابل توضیحند. کمبود برکت طبقاتی - و نه الزاما سیاسی عمومی - طبقه‌ی کارگر، و ضرورتا عدم انسجام و شکل گیری هویت واقعی آن و بسیار ضرورتا عدم پیوند آن با جریانهای روشنگری کمونیستی زمینه‌های واقعی هستند که بی هویتی، چند هویتی و بد هویتی این جریانها را توضیح میدهند. در همین شماره‌های اخیر رهائی ما یک سلسله نقد بر مواضع یکی از سازمانهای چپ - رزمندگان - نگاشته‌ایم. یک خواننده‌ی آگاه قاعدتا با دیدن اینهمه تناقضات، مطلق زدنها، درهم‌گویی ها و مبتذل گویی ها در شگفت میشود. چرا یک جریان میتواند اینهمه مطلق بزند. برای اینکه مسایل را بدآموخته است، برای اینکه یک فرقه‌ی مذهبی است که هیچ ارتباطی با دنیای خارج ندارد، برای اینکه پیوندی با طبقه ندارد و مهمتر اینکه جنبش طبقه‌ی کارگر در کمیت و کیفیتی که بتواند جلو این بیهوده‌گویها را بگیرد وجود ندارد. رزمندگان میتوانند با بیکار لاس بزنند، بعد دعوا کنند، بعد انشعاب کنند، بعد دوباره لاس بزنند، بعد نمیدانیم چکار کنند. ولی اینها هیچ یک به ربطی به طبقه‌ی کارگر دارد. نه اهمیتی برای هیچکس بجز پیروان همین دو فرقه دارد. میگوئیم - و رفیق نویسنده‌ی نامه میگوید - فرقه‌گرایی بد است. بحثی در این نیست. بحث اینجاست که چگونه میتوان فرقه بود و فرقه‌گرایی نکرد. حال انتظار داریم صرفا با ارائه‌ی برنامه‌ای این فرقه‌های مختلف هویت خود را نفی کنند و نمایندگی خویشاوندی اندک توشه‌ی خود را به دریای جنبش بریزند؟ آیا این ایده‌آلیسم نیست؟

ما چگونه چپی را میخواهیم متحد کنیم که برداشتهایش از مسایل اساسی انسانی - دموکراسی و عدالت اجتماعی - آنقدر متفاوت است که میتوانیم آنها را کلا متضاد بنامیم؟ رفیق! قسمت اعظم چپ ایران هر یورش سرمایه‌ی رژیم را حتی میگیرد چون منصورا لیبرالهای طرفدار سرمایه‌داری در این یورش ضربه میخورند! رفیق! بخش دیگری از چپ ایران در عالم هپروت با دوتا و نصفی آدم میخواهد جنگ داخلی راه بیندازد، حال تو در اندیشه‌ی این هستی که اینها حول برنامه‌ای متفق شوند؟ چنین نیست. این در شرایط فعلی یک آرزوست. یک آرزوست که کوشش برای انجامش - ولو در حد نسبی و مختصر - تنها زمانی میتواند ارزنده باشد که توهم نیافریند. اگر انتظار ما و پیش بینی ما واقعیت یافتن امری باشد که شدنی نیست، برنامه و سیاستی در پیش خواهیم گرفت که لاجرم ما را با طناب بپوسیده به چاه خواهد برد.

۶) اگر ارائه‌ی برنامه در سطح مسایل دموکراتیک محدود شود با همه‌ی آنچه که ذکرش رفت صرفا میتواند یک آرزوی متحقق

شدنی تلقی شود. اما اگر ایراد همین بود ما در نوشته‌ی قبلی و نوشته‌ی حاضر تا بدین حد به تفصیل نمیرفتیم. شاید حتی در این مورد خاص سخن نمیگفتیم باین امید که شاید مسایل و عواملی ناشناخته در محاسبه وارد شوند و کاری را که ما و دیگران در گذشته نتوانستیم انجام دهیم ـ یعنی اتحاد چپ را ـ رفقای دیگر با تدابیری متفاوت انجام دهند. در این زمینه ما مسلما جزء مشتاق ترین استقبال کنندگان میشدیم. اما مساله در این حد خلاصه نمیشود. نگاهی به عناصر اساسی پیشنهادات رفیق نشان میدهد که چقدر ابهام و توهم وجود دارد.

عناصر اساسی مورد بحث چیستند؟ بنظر نویسنده این است:

"تنها راه نجات کشور و جنبش انقلابی ایران وحدت و یکپارچگی همه‌ی نیروهای مترقی در برابر نظام حاکم برای پاسداری از دستاوردهای به باد رفته‌ی جنبش انقلابی ایران و ارائه‌ی برنامه‌ی واقعبینانه‌ای در جهت بازسازی ملی است. این برنامه باید با الهام از نارضایی عمیق توده‌ها بر محور خواستهای دموکراتیک، تثبیت حق حاکمیت مردم و حق تعیین سرنوشت خلقهای ایرانی، احیای اقتصاد ایران و تضمین استقلال ملی تنظیم شود...."

همین مساله را نویسنده مجددا معترضانه تذکر میدهد که:

"آیا سخن از برنامه‌ای که محور اصلی آن "حق حاکمیت مردم و حق تعیین سرنوشت خلقها و بازسازی اقتصاد ایران تضمین استقلال ملی" است بمعنای "جایگزینی یک رژیم سرکوبگر با رژیم سرکوبگر دیگری" است"؟

و بالاخره با اعتراض شدید در ادامه‌ی همین سخن مینویسد:

"راستی این چه طرز استدلالی است که گریبانگیر چپ ایران شده است؟ چرا باید در برابر هر حرفی و سخنی نخستین عکس العمل شما چماق تکفیر مکتبی باشد؟ چون این چیزی نیست جز چماق تکفیر مکتبی. چگونه است که شما از چماق تکفیر مکتبی جمهوری اسلامی و حامیان استالینیست آن یعنی حزب توده مینالید اما عکس العمل خودتان هم در برابر انتقاد دیگران چیزی جز این نیست.

ما باین قسمت اخیر نقل قول برخورد نمیکنیم چون معتقدیم بکار بردن تلویحی "چماق تکفیر استالینیست" چیزی را حل نمیکند و من حیث المجموع بحث را به سطح جدلهای مرسوم بین فی المثل زرمندگان و پیکار میکشاند و اگر قرار باشد کاری را "متهم کردن" نامید این نوع برخوردهاست و نه نشان دادن اشتباهات. ما مطلب عمده را بحث روی "عنصر اساسی" میدانیم. ذکر نقل قول قول بالا از آن جهت است که خواننده (و رفیق نویسنده) متوجه شود که چگونه "عنصر اساسی" در سازمان پیرایه‌ای از نیش و نوش، بحث نشده و شکافته نشده باقی میماند و حال آنکه اساس بحث همین است.

ما از میان چهار مقوله‌ی "حق حاکمیت مردم، حق تعیین سرنوشت خلقها، و بازسازی اقتصاد ایران و تضمین استقلال ملی" که عناصر اساسی شناخته شده‌اند و نویسنده بر آنها تاکید دارد به مساله‌ی "بازسازی اقتصاد ایران" توجه داریم چون نمایه‌ی یک سازمان کمونیستی معتقدیم که مقولات دیگر از کانال این مقوله خود را محقق میکنند. بنظر ما فی المثل "حق مالکیت مردم" برای افراد مختلف میتواند معانی مختلف داشته باشد ولی این معانی نه بر مبنای خواست نویسنده بلکه بر مبنای "اقتصاد ایران" تعریف میشوند. ما در این امر که برداشت نویسنده از "حق حاکمیت مردم" و دو عنصر دیگر برداشتی مترقی است تردیدی نداریم. مساله‌ی ما اینست که چون این دهن نویسنده نیست که تعیین کننده‌ی چگونگی "حق حاکمیت مردم" است، بلکه این واقعیات سخت زمینی، عینیات ـ برای ساده شدن موقتا بخوانیم اقتصاد ـ تولید ـ است که حق حاکمیت مردم را مشخص و متعین میکند. بنابر این باید ببینیم که نویسنده در این مورد بطور مشخص چه میگوید. رفیق نویسنده قطعا ادعا دارد که اگر این مساله مشخص شود هیچ تفاوتی بین آنچه که یک کمونیست میخواهد و آنچه که خیلی ها و از جمله لیبرالها میخواهند وجود نخواهد داشت. و نقطه‌ی حرکت ما نیز البته این نیست که هر چه لیبرالها در مورد هر موضوعی بگویند کمونیستها باید عکسش را بگویند! مثلا اگر لیبرالها گفتند آزادی خوب است، پس کمونیستها بگویند بد است! (کمونیستها میگویند آزادی خوبست ولی شما آزادیخواه نیستید.) ما اینقدر تفاهم داریم.

بحث ما اینست که مقولات فوق بد نیستند مورد خواست لیبرالها هستند بلکه باین صورت ارائه شده فقط مورد خواست آنها هستند.

"بازسازی اقتصاد ایران" یعنی چه؟ ما یاد نگرفته‌ایم که اقتصاد را بدون روابط تولیدی بفهمیم. برای ما "بازسازی اقتصاد" بخودی خود هیچ معنایی ندارد. یک حرف کلی، نامشخص و شعاری است. اما این را نیز میدانیم که در جامعه‌ی سرمایه‌داری "بازسازی اقتصاد" عملا چه معنا میدهد، معنای آن ـ صرفنظر از آنکه رفیق نویسنده چه در نظر داشته باشد، و صرفنظر از آنکه اساسا باین تفکیک قایل باشد یا نه (که قاعدتا هست) ـ بازسازی اقتصاد سرمایه‌داری ـ و طبعا بر مبنای مناسبات تولیدی سرمایه‌داری ـ است.

یعنی بگوئیم همت کنیم، سطح تولید را بالا ببریم، اعتصاب نکنیم، تحصن نکنیم. از اعمالی که چرخ "اقتصاد" را کند میکند بپرهیزیم و الی آخر... این نه تنها شعار بنی صدر بلکه شعار حزب جمهوری اسلامی هم هست. و ما میدانیم که رفیق نویسنده ابدا مدافع رژیم سرکوبگر فعلی نیست. وجود ابهام و تناقض در اهداف را رفیق نویسنده باید توضیح دهد و اگر ما باین جنبه‌ها میپردازیم و تناقضات و ابهامات را مشخص میکنیم کسی را متهم نمیکنیم که مدافع این یا آن رژیم سرکوبگر است. بطور خیلی ساده میگوییم که "بازسازی اقتصاد" بخودی خود معنا ندارد. اما در مقطع کنونی بمعنای بالا بردن تولید و انجام همه‌ی اقداماتی است که سطح آنرا بالا میبرند و بالتبع جلوگیری از همه‌ی حرکاتی است که مانع بالا رفتن آن میشوند. اگر جواب مثبت است که پس معلوم نیست چرا کمونیستها کمونیستند. چرا کمونیستها در خدمت لیبرالها که بهرحال همین هدف را دارند در نیایند. چرا به آنها نگویند آقایان! در این دوران رسالت با شماست. شما بدیل هستید، ما هم سطح خواسته‌هایمان را تا آن حد که برای شما قابل قبول باشد پائین میآوریم. کمونیست بودن ما بماند برای مرحله‌ی بعد. و بار این سئوال پیدا میشود که مقولات چهارگانه‌ی فوق دیگر چرا اساس یک پلاتفرم برای وحدت نیروهای انقلابی و چپ - که مخاطبین رفیق نویسنده هستند - باشند. چرا لیبرالها نباید در آن شرکت کنند. مگر آنها چه میخواهند؟

ممکن است گفته شود فرق ما و لیبرالها اینست که در برنامه‌ی مفصل ما جهت‌گیری سوسیالیستی یا بقول رفیق نویسنده "دورنمای تکامل اجتناب ناپذیر تاریخی جامعه‌ی ما" مشخص خواهد شد. ما میپرسیم آیا بازسازی اقتصاد سرمایه‌داری با جهت‌گیری سوسیالیستی چیزی جز راه رشد غیر سرمایه‌داری مورد ادعای "برادر بزرگ" است؟ آیا چیزی جز پرونیسم، ناصریسم، برمدیانیسم و انواع سوسیالیسم‌های خلقی است؟ کدام تجربه‌ی تاریخی و یا کدام استدلال تئوریک وجود دارد که نشان دهد این ادعا چیزی جز راه رشد غیر سرمایه‌داری است؟

ملاحظه میکنید که شق اول بمعنی دادن رسالت به بورژوازی لیبرال با آنکه یلخانوتی و منشویکی و هر چه بخواهید هست ولی کمتر گمراه کننده است. این شق بحث را میبرد به جدلهای ۶۰ - ۷۰ سال پیش و نزهایی از این دست که فقط بورژوازی رسالت دارد جامعه را به پیش ببرد. نیروهای مولده را رشد دهد و به نهایت تکامل برساند. بعد کمونیستها از تضاد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی برای سرنگونی بورژوازی استفاده کنند. این نیز رشد سرمایه‌داری را در این عصر انقلابی، ناگزیر، و بنابراین قابل دفاع - و لازم الدفاع - میداند. این نیز با همه‌ی انحرافی بودن آن لااقل این ادعا را نمیکند که سرمایه‌داری در حال رشد جهت‌گیری سوسیالیستی میکند. میگوید سرمایه‌داری است والسلام. شق دوم اما، همین حرف را با اصطلاح زیبای "جهت‌گیری سوسیالیستی" توام میکند که همانطور که گفتیم همان پرونیسم و کداست و ایرادش این است که سرمایه‌داری را به اسم غیرسرمایه‌داری، به اسم سوسیالیسم، مطرح میکند.

ما نویسنده را متهم نمیکنیم که مدافع "نیز راه رشد غیر سرمایه‌داری" است. ولی اینرا میگوئیم که تفاوت نظر ایشان با این نیز مشخص نشده است. اینرا میگوئیم که همکاریکه مهمی مانند "شکستن تابوئی که سالهای سال است بر جنبش ایران حاکم است" - و چه خوب است که تابوها شکسته شود - در پیش روست، لااقل این مساله باید روشن شود که برای شکستن یه بمک نیرومندی احتیاج داریم. این مساله روشن شود و هم جنبش چپ ایران - علیرغم همه‌ی اشتباهات و انحرافات آن - آنقدر دستکم گرفته نشود که گویا کسی نمیداند که باید کاری کرد که بقول رفیق نویسنده "کشور سقوط نکند، به دامان امپریالیسم آن ابر قدرت نیفتد".

ما میدانیم، و نمیخواهیم بی ادبی کرده باشیم که ادعا کنیم چهار مقوله‌ی فوق کل حرفی است که رفیق نویسنده بعنوان برنامه‌ی کمونیستها ارائه میدهد. اما ما مدعی هستیم که سایر مقولات و مواد هر چه باشند بدون روشن کردن مساله‌ی اقتصاد و مناسبات تولیدی در حد خواستهایی زیبا و ذهنی باقی خواهد ماند. هیچ برنامه‌ای برای کمونیستها بدون روشن کردن دقیق مساله‌ی مالکیت، مساله‌ی تولید، برنامه‌ی حدی نیست، حداکثر طرح تعدادی خواست و رفورم و تغییرات روبنایی است و این اظهار ما بمعنای نفی ضرورت آنها نیست، بلکه بمعنای آن است که خواست انجام برخی تحولات و رفورمها را معادل برنامه‌ی حداقل کمونیستها نمیدانیم.

خلاصه کنیم. مقولات عنوان شده یک جامعه‌ی سرمایه‌داری دموکراتیک مستقل را بعنوان تنها بدیل ممکن در مقابل رژیم سرکوبگر فعلی قرار میدهد. طبیعی است که رفیق نویسنده جهت‌گیری سوسیالیستی آنرا مد نظر دارد و تفاوت او با لیبرالها در همین است. اما تفاوت ما با او در این است که ما این بدیل را اساسا ممکن نمیدانیم. ما اعتقاد نداریم که در این عصر، سرمایه‌داری در هیچ جامعه‌ای مستقل از سرمایه‌داری جهانی بوجود خواهد آمد یا تثبیت خواهد شد. ما اعتقاد نداریم که در عصر امپریالیسم در هیچ جامعه‌ی سرمایه‌داری (در کشورهای پیرامون) حتی دموکراسی بورژوایی مستقر

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست

خواهد شد. ما اعتقاد داریم که ممکن شمردن این بدیل یک توهم است. و بهمین جهت است که "بازسازی اقتصادی" را لزوما و ضرورتا - و علیرغم خواست رفیق نویسنده - بازسازی سرمایه‌داری ایران بمثابه‌ی بخشی از سرمایه‌ی جهانی میدانیم. در چنین شرایطی "حق حاکمیت مردم" یک توهم است. "استقلال ملی" یک توهم است، "حق تعیین سرنوشت خلقها" در چهارچوب یک نظام استثمارگر فقط بطور مثله شده و محدود میسر است. نتیجه چیست؟ آیا اگر ما اینها را توهم میدانیم، اگر استقرار دموکراسی بورژوایی را در ایران غیر ممکن میدانیم پس نتیجه اینست که بگوئیم سرنوشت چنین خواسته و تن به مقدرات تسلیم و دست دوستان استالینیست را بفشاریم؟ نه! چنین نیست و کاملا عکس آنست و بنظر میرسد که رفیق نویسنده، در درک نظریات ما بدین مساله کم توجهی کرده است.

بگذارید مجددا توضیح دهیم. جامعه‌ی ما در حال سکون و ثبوت نیست. امیدهای سرکوفته‌ی انقلاب در بطن جامعه میجوشد. تمام اقشار مردم از هر قشر و طبقه هر یک بدنبال چیزی هستند که گرچه در بسیاری موارد برای خود آنها فورموله نیست ولی میدانند که از وضع موجود راضی نیستند. بعضی گمان میکنند با مید خدا وضع درست خواهد شد و اگر وضع حکومت، دولت، رژیم یا هر چه میخواهیم بگوئیم تثبیت شود کارها بجریان طبیعی خواهد افتاد و خواستهای آنها برآورده خواهد شد، برخی نیز میدانند که تثبیت وضع - صرفنظر از اینکه چه بخشی از حاکمیت نهایتا غلبه کند - باقی امیدهای انقلاب را سرکوب خواهد کرد. چنانکه میدانید ما جزء گروه دوم هستیم. ما معتقدیم که تثبیت نهایی هر یک - نخواستیم بورژوازی و یا خرده‌بورژوازی - دستاوردهای انقلاب و باقی امیدها را هم نابود خواهد کرد. هر کدام که تثبیت شوند کشور را بدامان این یا آن امر قدرت خواهند انداخت. این امر بعضی بدامان این یا آن امر قدرت افتادن که نویسنده آنقدر بدرستی از آن نگران است درست زمانی واقع میشود که اینها تثبیت شده باشند، که شور انقلابی مردم را خوابانده باشند، که سیستم سرکوبگر خود را مستقر کرده باشند. بنابراین اگر امیدی هست درست در این است که هیچ یک تثبیت نشوند، در این است که کمونیستها صف مستقل خویش را ایجاد کنند، در این است که مردم مجال حرکت داشته باشند، در این است که سیستم سرکوب کاملا مسلط نشده باشد. شما اینرا هرج و مرج میخوانید؟ مهم نیست چه نامی بر آن بگذاریم. مهم اینست که تشخیص دهیم سرکوب هنگامی وجود دارد که حرکت هست و حال آنکه اختناق یعنی زمانی که سرکوب کار خودش را کرده است، رژیم تثبیت شده است و حرکتی چشمگیر وجود ندارد. آیا اگر ما مدافع این باشیم که که نباید اجازه داد سرکوب مبدل به اختناق شود، که حرکت و غلیان و عدم تثبیت رژیم جای خود را به تثبیت رژیم بدهد، هرج و مرج طلب هستیم!؟ توده‌های مردم ایران انقلاب کرده‌اند، انقلاب را جماعتی دزدیدند. این جماعت بین خودشان دعوا دارند. روش این توده‌ها با روشی که ما به آنها پیشنهاد میکنیم اینست که ساکت باشند و در "بازسازی اقتصادی" بنفع تثبیت این یا آن جناح شرکت کنند و گرنه کشور "سقوط" میکند؟ مگر کشور هم‌اکنون سقوط نکرده است؟ مگر سقوط شاخ و دم دارد؟ مگر این نیست که اگر جدالهای درونی حاکمیت بصلح انجامد و یا یکی غلبه‌ی نهایی بر دیگری نکند نه تنها نتیجه‌ی حرکات انقلابی را نابود خواهد کرد بلکه جامعه را بدامان این یا آن امر قدرت خواهد انداخت. سقوط واقعی این است. سقوط واقعی تثبیت این یا آن جناح است و بدنبال وجود حرکت، غلیان وجلوگیری از تثبیت جناحها. در هر انقلابی، در هر حرکتی مقدار زیادی بگفته‌ی شما "هرج و مرج" هست. توده‌ها نمیگذارند آب خوش از گلوی رژیم پائین رود. هر برنامه‌ی رژیم را که ضرورتا برای تثبیت وضع، برای سرکوب است به مصاف میطلبند. این قانون انقلاب است. میتوان البته از ترس اینکه مبادا ادامه‌ی "هرج و مرج" باعث "سقوط کشور" شود کوتاه آمد. یعنی بد و بدتر یکی را انتخاب کرد. ما چنین نمی اندیشیم. ما دوران پس از انقلاب را، که رژیم تثبیت نشده است، که شور انقلابی باقی است بهترین دوران برای حرکت، برای آموزش توده‌ها، برای جوشیدن بدیل های جدید از بطن اجتماع میدانیم و با چنین اعتقادی میگوئیم که دوران عدم تثبیت هر چه بیشتر طولانی شود.

بدین ترتیب است که علاوه برمبارزات طبقاتی، مبارزه‌ی مردم برای خواستهای دموکراتیک را که مبارزه‌ای بحق است ضروری میدانیم، نه باین امید که رژیم قادر به اجرای این خواستها خواهد بود بلکه درست باین خاطر که ناتوانی رژیم در جوابگویی به نیازهای مردم موجب افشاء هر چه بیشتر رژیم میشود، موجب آموزش توده‌ها میشود، موجب زایل شدن توهمات میشود و امکان بوجود آمدن بدیل دیگر - و منحصا بدیل چپ - بیشتر میشود. توجه کنید که ما از بوجود آمدن سخن میگوئیم و نه از بودن واساسی ترین تفاوت ما و رفیق نویسنده‌ی نامه در همینجا است. او میگوید در حال حاضر بدیل چپ وجود ندارد، ما میگوئیم درست ولی تنها راه بدیل شدن در جلوگیری از تثبیت رژیم نهفته است. تفاوت بودن وشدن، این است فرق اساسی.

بقیه درصفحه‌ی ۱۲

درحاشیه رویدادها

اینگونه ادعاها قطع رابطه با کشورهای امپریالیستی و اتکاء بخودبوده است و اخیرا نیز که فریاد تقبیح تخصص از هر گوشه شنیده میشود. ولی این ادعاها هر روز در اثر افشاگریهای مختلف توسط نیروهای چپ و انقلابی بیرنگ تر میشوند.

روزنامه‌ی فرانکفورتر روندشاو، چاپ آلمان، مورخ ۱۲ فوریه‌ی ۱۹۸۱ (۲۳ بهمن ۱۳۵۹) به نقل از خبرگزاری آلمان چنین گزارش میدهد:

"معاون پارلمانی وزارت دفاع آلمان ویلفرید بنر روز چهارشنبه در مجلس آلمان اعلام نمود که در حال حاضر ۲۱۹ نظامی خارجی از ۳۸ کشور درآلمان تعلیمات نظامی یا غیر نظامی ((؟!)) می بینند. در بین آنها هنوز ۳۱ دانشجوی نیروی دریایی از ایران، و همچنین در سال جاری برای اولین بار نظامیانی از عربستان سعودی و سوریه حضور دارند.

... او ادامه داد که یک سیاست عاقلانه در این مورد باید چنان جهت گیری کند که بنفع آلمان فدرال باشد. بعلاوه دولت کوشش میکند به نظامیان کشورهایی تعلیم نظامی دهد که بنظر ما در آنجا شرایط دموکراتیک حاکم است." (تاکیدها از ماست)

نتایج "اخلاقی":

۱) امپریالیسم آلمان توجه‌ی امریکا در اروپا معتقد است شرایط ایران، عربستان سعودی و سوریه "دموکراتیک" است. که این خود بخشی از ادعاهای رهبران جمهوری اسلامی دال بر مخالفت امپریالیسم با ایشان را نقش بر آب میکند.

۲) امپریالیسم آلمان به نظامیان تعلیمات غیرنظامی میدهد. (شگفت؟) به چه منظور؟ روشن است: برای مبارزه علیه کمونیستها.

۳) "سیاست عاقلانه" آن سیاستی است که بنفع آلمان فدرال (و بقیه‌ی کشورهای امپریالیستی) باشد. حتی بیشتر بنفع امپریالیسم است که رهبران جمهوری اسلامی در مقابل توده‌ها عوامفریبانه ادعای مبارزه‌ی ضد امپریالیستی کنند و در پشت پرده قرارداد اسلحه امضا کنند و نظامیان را برای تعلیم به کشورهای امپریالیستی بفرستند. چه بسا علاوه بر اینها تعداد دیگری نظامی و غیر نظامی ایرانی در کشورهای دیگر امپریالیستی مشغول آموزش نظامی و "غیرنظامی" باشند.

قسم حضرت عباس را باور کنیم یا دم خروس را؟ ادعای مبارزه‌ی ضد امپریالیستی را باور کنیم، یا روابط و مناسبات رنگارنگ و حسنه با امپریالیسم را.

۸ سال زندان: مجازات جاسوسی "غیرفقهی"

تیمسار آریامهری محمود علوی که با "کوله‌باری" از اتهامات گوناگون، از جمله "تماس غیرمجاز با ارتجاع بیگانه" و "دراختیار قرار دادن مدارک مستشاری به امریکائیان" دستگیر و زندانی شده بود (جمهوری اسلامی ۱۳ خرداد ۵۹). بالاخره به ۸ سال زندان محکوم شد! آخوند ری شهری، حاکم شرع ارتش، در توجیه این حکم میگوید اگر چه "همکاریها و هماهنگی های "علوی" برای انتقال یک سری از پرونده‌ها از نیروهای دریایی محرز است، ولی "ایشان جاسوسی فقهی نیستند." (کیهان ۷ اسفند ۱۳۵۹)

با توجه به اینکه "جاسوس فقهی" کسی است که در حین جنگ اسرار خودی را در اختیار دشمن قرار دهد، بار دیگر ثابت میشود که "جنگ" رژیم خمینی با "ام الفساد قرن"، امپریالیسم امریکا، "جنگ زرگری" بوده "نه "جنگ فقهی"!

عیدی برای "مستضعفین"!

هنوز دو سه روز از داد و فریاد "رهبران حامی مستضعفین جمهوری اسلامی" در عتاب و خطاب به راننده‌های شرکت واحد در مورد عیدی نگذشته بود که باسداران سرمایه، کارگران ایران ناسیونال و کفش ملی را بخاطر عیدی و سود ویژه به گلوله بستند.

استدلال "آقایان" این بود که در حالیکه مردم برای اسلام، و نه مسایل رفاهی، انقلاب کرده‌اند و در حالیکه دیگران در جبهه "شهید" میشوند چرا عده‌ای خواهان عیدی و سود ویژه هستند. این سروصدا و فریاد وا اسلاماي رژیم ضد کارگری هنوز فرو ننشسته بود که باز پاسداران سرمایه از هول حلیم توی دیگ افتادند و دست رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را روکردند. جریان از این قرار است که پاسداران برخی از مناطق ظاهرا عیدی خودرا به جنگزدگان هدیه کردند. بنابراین کارگران حق درخواست عیدی وسود ویژه را، که بخش ناچیزی از حق مسلم آنها ست ندارند ولی پاسداران حافظ حکومت سرمایه‌داری که وظیفه‌ای جز سرکوب مبارزات کارگران ندارند براحتی و بدون هیچ سروصدایی عیدی پرداخت میشود. اینهم معنی مستضعف در فرهنگ لغت رژیم جمهوری اسلامی: مستضعف کسی است که کار نکند، مفت بخورد، از مفتخوران سرمایه‌دار دفاع کند، یک ژ-۳ داشته باشد و کارگران را به گلوله ببندد.

در حاشیهٔ رویدادها

بازهم درباب "آزادیخواهی لیبرالها"

رهبران "نهضت آزادی ایران" که، به قول خودشان (میزان، شنبه ۹ اسفند)، "قریب یکسال بود که در تارهای عنکبوتی محدودیتهای ساخته و پرداخته "ساخته" چه کسی؟ استخوان ماهی در گلو نگهداشته، دندان بر جگر نهاده، و "مجبور به سکوت گشته بودند"، بالاخره در پنج شنبه ۷ اسفند ماه "طلسم را شکستند" و در جمع چند ده‌هزار نفری عمدتا متشکل از "تجار محترم"، و غیر تاجران متوهم "گفتنی ها" را در امجدیه گفتند. اما چه گفتند؟ پس از اظهار شعف آقای بازرگان درباره‌ی نیترناقابل روزنامه‌ی جمهوری اسلامی در مورد نفی حکومت تک حزبی، صباغیان در "جمع بندی" به رقبای بد اخلاق پیشنهاد کرد که با آتش بس در جبهه‌ی داخلی و تلاش در جهت رفع بحران اختلافات کنونی درمدیریت کشور... (ماده ۳) موافقت کنند تا هر دو جناح بتوانند سر فرصت با هم به "شناخت و معرفی و مبارزه با دشمنان انقلاب اسلامی ایران... خصوصا نیروهای چپ و ضد اسلامی" بپردازند!

اما اگر "لیبرال"های قدیمی هنوز، بنا به عادت، چشم امید، و التماس، به جناح حاکم دارند، "لیبرال"های مدرن دیگر این امید را از دست داده‌اند ولی میخواهند به تنهایی به امر مهم بازسازی سرمایه‌داری از جمله "وظیفه‌ی مقدس "فوق، همت گمارند. احمد سلامتیان دلیل مخالفت خود با جناح حاکم را چنین توضیح میدهد:

"خدا شاهد است که اگر در این مجموعه‌ی حاکم توانایی حکومت انحصاری و حفظ نظام جمهوری اسلامی ((بخوانید نظام دیکتاتوری اسلامی)) را از این طریق میدیدم، علیرغم همه‌ی معایب آن مهر سکوت بر لب میزدم... اما برای اینجانب مسلم است که این گروه با شیوه‌هایی که اتخاذ نموده‌اند... خود قادر به حکومت کردن حتی از نوع دیکتاتوری آن نیستند."

(انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۲۰ اسفند ۸۵ تاکید از ماست)

از نظر جناب سلامتیان حکومت ترور، اختناق و جهل جمهوری اسلامی حکومت دیکتاتوری "موفقی" نبوده، وبرای تحکیم آن "شیوه"های دیگر لازم است. سیر اخیر وقایع نشان میدهد که امکان دارد آقای سلامتیان و همکارانش بتوانند فرصتی برای تجربه‌ی "شیوه"های خود پیدا کنند. اما ما به آقای سلامتیان اطمینان میدهیم که ایشان هم موفق تر از برادران مکتبی نخواهند بود! گردابی که رژیم جمهوری اسلامی هر روز بیشتر در آن فرو میرود، فقط تا حد محدودی حاصل "عجز" و "ناتوانی" مکتبیون است. آنچه "نظام جمهوری اسلامی" را به خطر انداخته است مبارزه‌ی زحمتکشان، خلقهای قهرمان، زنان آزاده، کارگران وخلاصه همه‌ی آنهایی است که نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران، در هرشکلی، نه تنها جوابگوی خواستها و نیازهایشان نیست، بلکه بر عکس در هر لحظه و هر جا برای بقای خود در سرکوب آنان میکوشد. حتی آقای سلامتیان، حامی تحمیلکرده و دنیا دیده‌ی نظام سرمایه‌داری، هم برای این مشکل، آخری "راه‌حلی" نخواهد داشت.

چه‌چیزی بهتر از اظهارات خود "لیبرالها" برای افشای آزادیخواهی دروغی آنها؟ ●

قسم حضرت عباس یادم خروس؟

سردمداران رژیم جمهوری اسلامی از ابتدای جلوس بر تخت حکومتی گوش فلک را با ادعاهای به لرزه در آوردن امپریالیسم، استقلال، خود کفایی، و قس علیهذا کر کرده‌اند. از جمله‌ی

بقیه در صفحه ۲۹

هفته‌نامهٔ
رهائی
نشریه
سازمان وحدت کمونیستی